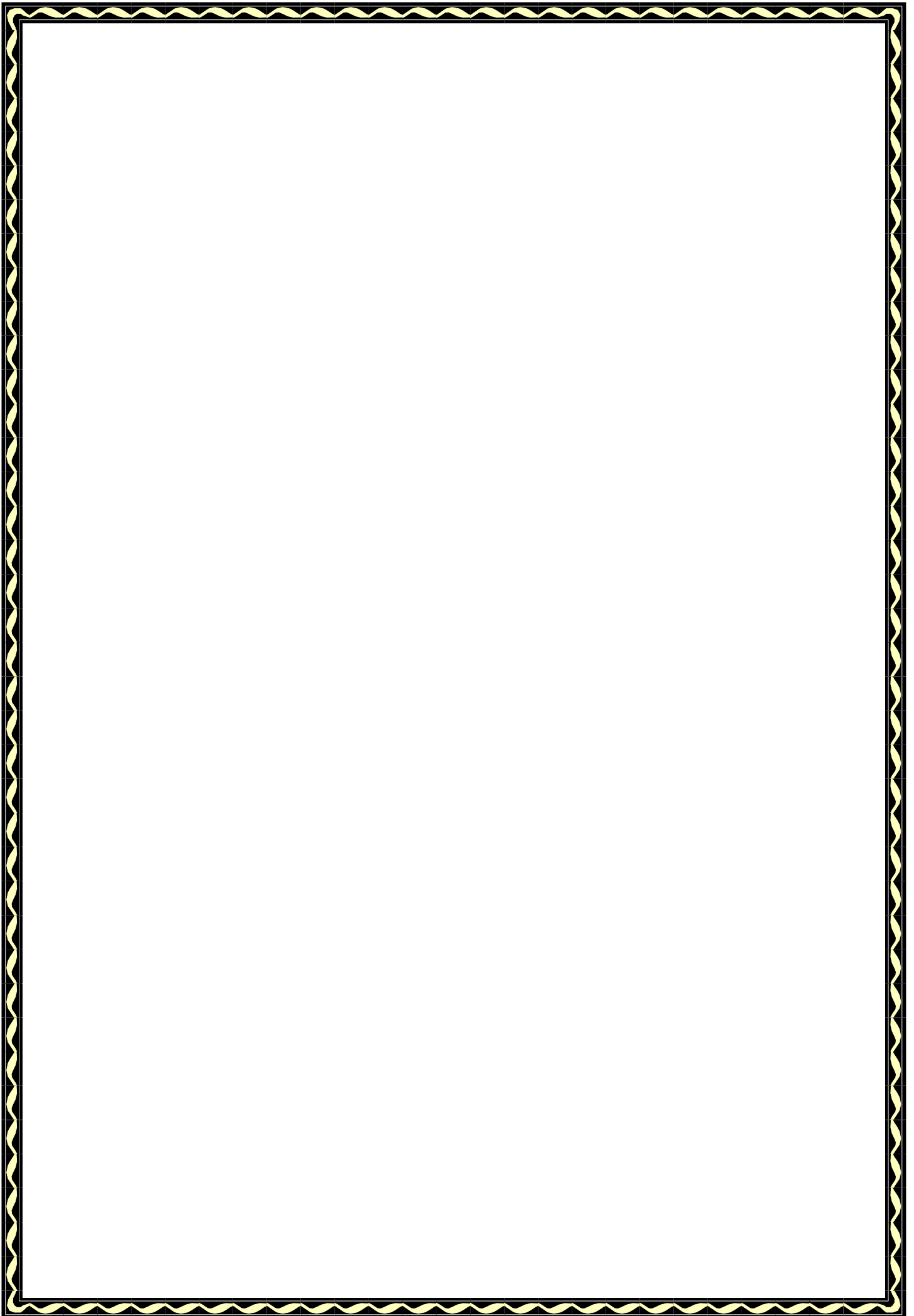


کدام

شاه شجاع

چکاوک





از لعل نوشین تو من نوشم اگر

یک جرعه ی

برهم ز بد مستی زخم میخانه ی

شیراز را

شاه شجاع

کدام "شاه شجاع"؟

چکاوک

---

---

خزان ۱۳۸۹

گسترنده: انجمن بیرنگ

پاسخگوی: چکاوک

نشانی: [Birang@freenet.de](mailto:Birang@freenet.de)

شمارگان: هزار شماره

# درنگی بر ناباوری چکاوک

در آغاز می خواهم از احساسی بگویم، که پس از مطالعه، برگهای مشحون از زحمت و تفحص چکاوک، برایم دست داد. متوجه شدم که وی با صداقت و صراحت آن چه را از مطالعه، دیوان اشعار شاه شجاع برداشت نموده است، مطرح می کند.

چکاوک نپذیرفته است که دیوان اشعار شاه شجاع درانی، از آن شاه نگونبخت باشد. دغدغه، خاطر نخستین و ناباوری تحکم آمیز پسین وی، بی دعوی حجت هم نمانده است. وی دنبال دریافت دلیل و دلایل رفته، و به سوی تحقیق راه پیموده تا شک و تردید، کنکاش و جست و جوی خویش را به قناعت برساند.

هنگامی که شخصی برای نخستین بار ( اگر از پیشینیان شخص دیگری نیز چنین ابراز ناباورانه نموده باشد، تقصیر بی اطلاعی من است ) برمی خیزد

و پذیرفته های دیرینه و کوچیده ازین اثر به آن اثر را تردید می کند، نمی خواهد و یا نمی تواند چنان سهل و ساده آن را قبول کند. احساس آفرین باد را بار می آورد. اگر نه برای همه، اما برای من چنین احساسی دست داد. زیرا دیری است که نااندیشیده و ناپوییده، بسا از گفته و نوشته ها را پذیرفته ایم. بدون اندک تأمل در صحت و سقم و بدون کاربرد نقد و سنجش. چکاوک وقتی سعی در آشنایی زدایی سنتی و پیشینه دارد، نمونهء جالب و صادقانه یی از تردید ها را ارائه نموده است. اگر او این کار را نمی کرد به برداشت خویش صادق نبود.

xxx

اما موازین و روش و رویکرد چکاوک چگونه و کدام ها اند؟

وی یافته های خویش را با چنان روشی عرضه نموده، که در آن ها بیشتر ناتوانی های دانشی شاه شجاع و فقدان امکانات و زمینه ها برای سرودن اشعار، نکات محوری اند. مثلاً وی وقتی به اشعار او نگریسته، می بیند که بارهایی از شعریت را بردوش کشیده اند؛ اما یافته های مطالعات تاریخی نابسندۀ وی که به عنوان وسیلهء سنجش به کار می روند، استنباطی را در دستش نهاده اند، که انتساب اشعار را به شاه شجاع درانی ناپذیرفتنی نموده است. یافته های وی از شاه شجاع و زنده گی او این است که امکان و وقت، عقل و خرد و دانش لازم در او را نمی بیند. پس شاه شجاع را با شعر او می سنجد. پیچیدگی های هستی و روان شاه را می بیند. هنگام توجه به زیست

شناسی او می پندارد که شاه در لحظه، آفرینش شعر آن توان را نداشته است. زیرا "شاه شجاع با تفنگ زاده شد و با تفنگ کشته شد... " و با این سنجش، بالتبع از نظر وی شاه درانی در آن قالب نمی گنجد.

ازین رو استباط خویش را با تحکم و صراحت نه در مورد یک یا چند پارچه شعر بلکه در مورد دیوان او اینطور می آورد: "این دیوان نمی تواند از آن شاه شجاع باشد"

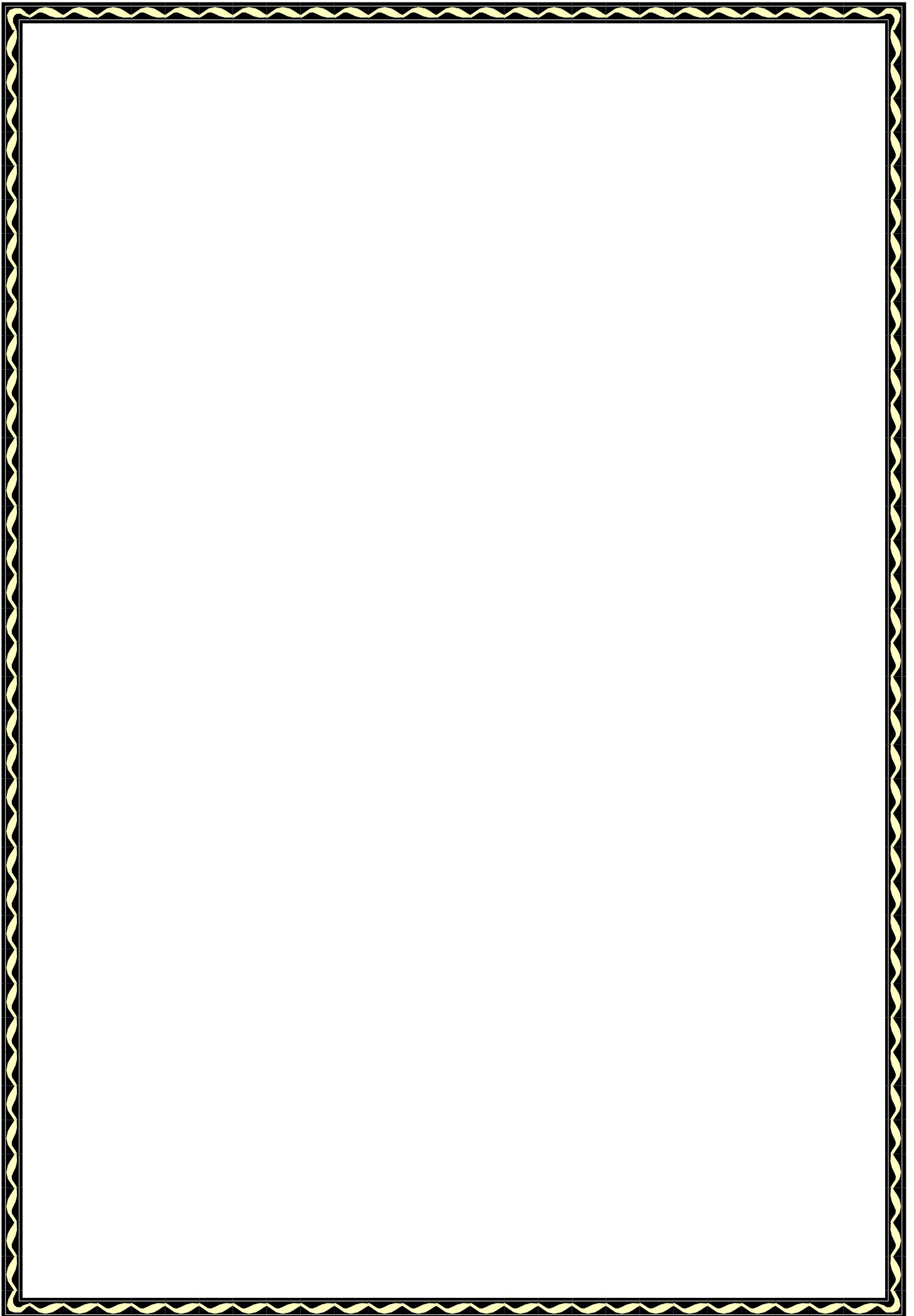
این است که به پندار و تصور دیگری می گراید. به سراغ کسانی می رود که با شاه درانی هم نام بوده اند. و در عرصه، چنین راه یافت ها مدعی می شود که "سخن بر سر این است که در بیش از نود درصد این دیوان نه رد پای شاه شجاع... " به چشم می آید.

من با درنگ ناباورانه یی که بر ناباوری های وی داشته ام، بیشتر به زمینه های مساعد و دور از عقل نبودن سرایش چنان اشعار اشاره می نمایم. زیرا در زمانه یی درانی ها که اندک وزش باد شعر سرایی و شعر خوانی وجود داشت، زمینه های آن را نباید فراموش نمود. و دیگر اینکه اشعار شاه شجاع حاکی از فروریزش واژگان با بار های بلندی از تخیل، اندیشه، عاطفه و احساس و ابتکارات معنایی و به دور از تقلید ها نیستند، که سرایش آنها از جانب او دور از پذیرش به نظر آیند.

....

نصیرمهرین

هامبورگ / جرمنی. قوس 1389 خورشیدی





# سرنویس ها

۶	پیش درآمد
۸	پیشگفتار
۱۱	شاه شجاع درانی
۱۴	دیوان
۱۵	کمبود های دیوان
۱۸	پیوند درانی با دیوان
۲۴	گمانه یا باور؟ بیست و سه فرنود
۷۵	پنج تایی ها
۷۸	درانی ها و ایران
۸۳	قندهار
۸۷	چکامه های هندی
۸۸	شجاع ها
۹۱	پسگفتار
۹۵	سپاسنامه
۹۷	سرچشمه ی نوشتار

# پیش درآمد

در بهار سال ۱۳۸۸ خورشیدی با چند تن از دوستان خوش بزم به سوی پل مالان\* هرات ره گشودیم، تا از فراز پل به کوهه ی تندآب بهاریی هریرود، که سر بر کرانه می کوبید و آفتاب نشست افسانه ای، که تکه و پاره های ابر را به گونه ای آهن گداخته شده دگرگون می کرد، بنگریم.

به هر روی، پس از دمی خوشگزر، آهنگ ره به سوی دهکده گلبافان زدیم و در یکی از باغ ها که کم از باغ ارم شیراز نبود، سایبان و خرگاه پهن نمودیم. دوستان بسیاری از شهر و دهکده گرد آمدند، که به گفته سهراب سپهری\*\* همه بهتر از برگ درخت بودند.

با دوستان و آشنایان در روی سبزه زار گرد هم نشسته بودیم و سیر هروی، \*\*\* خنیاگر خوش آواز شب، چون بلبلی در گلستان چهچه می زد! در دمدمه های بامداد خنیاگر فریاد برآورد: صبح دمید روز شد ...\*\*\*\*

---

\* پیش از اسلام، در دهکده مالان آتشکده ای بزرگی بوده است و چون آتش پرستان در هنگام توفیدن آب (توفانی شدن) به دشواری دچار می شدند، رودخانه ی هریوا پلی روی ساختند، که به نام پل باستانی مالان یاد می شود. رساله مزارات هرات، برگه (۴۱۱).

\*\* سپهری یکی از چکامه سرایان نامدار زبان پارسی است. او در سال ۱۳۰۷ خ. زاده و در سال ۱۳۵۹ درگذشت. (چکاوک: س. سپهری شاعر و نقاش آب و خرد و روشنایی، ۱۳۷۳ برگه ۹).

\*\*\* سیر هروی، پزشک و هنرمند جوانی، که در زنده نگهداشتن و پیشرفت هنر خنیاگری احمد ظاهر و ظاهر هویدا کوشش های فراوانی کرده است.

\*\*\*\* این چکامه را (برگه ۴۳۴) شاه شجاع از روی چکامه ی سعدی شیرازی ساخته است: سخت به ذوق می دهد باد ز بوستان نشان / صبح دمید و روز شد خیز و چراغ وانشان (تارنمای گنجور: غزلیات سعدی)

۶ کدام "شاه شجاع"؟

این چکامه ی زیبا، آواز خوش خنیاگر و نغمه ی رباب، خوش بزمان شب را نه تنها بیشتر در خود فرو برد، که یاد خنیاگران خوش آواز و نامدار احمد ظاهر\* و ظاهر هویدا\*\* را نیز زنده کرد.

باری، در شادمانی شب و اندوه مرگ احمد ظاهر فرو رفته بودم، که یکی از فرهیختگان خوش بزم و نغزگوی، سرش را نزدیک کرد و گفت، که این چکامه را شاه شجاع درانی\*\*\* سروده است! من که چشمداشت شنیدن نام حافظ شیرازی، سعدی شیرازی و ... را داشتم، به گمانه (شک) افتادم. درست همین گمانه من را واداشت، تا این دیوان را به دست آورم و با سروده های این چکامه سرای آشنا شوم.

پس از جست و جوی های فراوان این دیوان را به دست آوردم و به خواندن آن آغازیدم. هرچه بیشتر سروده ها را خواندم و در ژرفای آنها فرو رفتم، گمانه ام پایدارتر شد، که این دیوان نمی تواند از آن شاه شجاع درانی باشد! سرانجام به این اندیشه فرو رفتم، که شاید این دیوان را همانمی، شاه شجاع دیگری سروده باشد!

---

\* احمدظاهر، هنرمند ورزیده، پرکار و نامداری که در سال ۱۳۲۵ خ. زاده شد. و چون دژخویان خلقی - پرچمی توان شنیدن آهنگ های: - زندگی آخر سرآید بندگی در کار نیست ... - بگذرد بگذرد ترهکی بگذرد ... - این چه قانونی چه تدبیری ... و ... را نداشتند، او را در سال ۱۳۵۸ بکشتند.

\*\* ظاهر هویدا یکی از بهترین هنرمندان افغانستان می باشد. ظاهر هویدا و احمد ظاهر از پیشگامان هنر نوین خنیاگری در افغانستان می باشند (مددی: سرگزشت موسیقی افغانستان، ۱۹۴). ظاهر هویدا هنوز هم در آوارگی به سر می برد.

\*\*\* شاه شجاع درانی در سال ۱۱۸۸ خورشیدی با لشکر انگریزی به پادشاهی رسید، نگاه به زندگی نامه اش در برگه ی دهم همین نسک.

۷ کدام "شاه شجاع"؟

# پیشگفتار

از همگشایی، به سنجش گزاری و سفرنگ نوشتار، در دانش نوشتار افغانستان بسیار جوان و تا اندازه ای هم خام است. برای بسیاری از خوانندگان و نویسندگان مان نام نویسنده ارزشمند تر از نوشتارش است، بیشتر ایشان به همان گفتاورد، نام رستم به از رستم بسنده می کنند و به تن نامه ی نوشتار کاری ندارند و هیچگاه هم به گمانه (شک) نمی افتند و از خوشباوری هر چیز را به سادگی می پذیرند.

این نوشته می خواهد تیری در دل خوشباوری فرو برد و گمانه را جایشین آن سازد. از بهر این، گمانه دریچه ای به سوی روشنی می گشاید و می گوید، که چکامه های این دیوان نه زاده ی خامه ی شاه شجاع درانی است و نه هم به سده ی زیستش می خواند.

و چون گمانه ستیزکارانه به پیش می رود، به فرنود (دلیل) نیازمند است، تا پیروز، سربلند و پاکیزه از این منجلاب بدرآید! از منجلابی که تنها یک نسک (کتاب) دستخورده در دست است و از گنده یا نوشته ی بنیادینش نشانه ای نیست، سر افراز به در آمدن، کاری بسا دشوار است. تنها فرنود های نیرومند می تواند پاسخگویی آن باشد.

۸ کدام "شاه شجاع"؟

با آنکه پدیده های گمانه و خوشباوری با هم در ستیز و آشتی ناپذیر است، با آنهم سنجشگر نمی خواهد ویرانگرانه به پیش برود! سنجشگر می خواهد بی گزند روی این دیوان درنگ کند و با دید سنجشگرانه و خرده گیرانه به سراغ واژه ها برود و از اندرون آنها زاینده، زایشگاه و سده زاد آن ها را دریابد. کوشش بر این است، تا از چندین سوی به سروده ها نگرسته شود و با فرنود های فراوان و آوردن نمونه از دیوان، بنیاد بی بنیاد خوشباوری ورملا گردد. سخن بر سر این نیست، که شاه شجاع درانی چکامه سرای نبوده است، سخن بر سر این است، که در بیش از نود درسد این دیوان نه رد پای شاه شجاع درانی پیداست و نه هم نشانی از دهه های زیستش در آن به چشم می خورد.

اگر که جوانمردی مان مرزی را نشناسد و این دیوان را به شاه شجاع درانی ببخشیم، آیا پاسخی به این پرسش داریم، که چرا او بر هم ز بد مستی ... (زند) ... میخانه شیراز را؟! \* مگر در جایی بود و باشش میخانه ی نبوده است، که از بد مستی به شیراز بتازد و میخانه ی آن جا را بر هم زند؟ پاسخ این پرسش را که، این دیوان را که سروده است، به دانشمندان و فرزانه های زبان پارسی افغانستان و ایران واگذار می شوم.

---

\* برگه ۲۵: از لعل نوشین تو من نوشم اگر یک جرعه - برهم ز بد مستی زخم میخانه شیراز را

چکامه های هندی (برگه ۲۴ و ۳۶۴) که همخوانی به دیوان ندارد، می تواند از شاه شجاع درانی باشد، مگر به جا مانده، نمی تواند از آن او باشد. باری، از گمانه و خوشبآوری که بگزیریم، یکی از پرسش های بی پاسخ اینست، که چرا سرگزشت نویسان (تاریخ نویسان) سرزمین مان، همه از نامه\* ها و واقعات شاه شجاع درانی\*\* یاد کرده اند و نمونه آورده اند، مگر از این دیوان چشم پوشیده اند؟

از آنجاییکه این دیوان به نام شاه شجاع درانی به چاپ رسیده است، کوشیده می شود، تا نخست خواننده با شاه شجاع درانی و رفتار و کردارش آشنا شود، سپس نگاهی به دیوان انداخته خواهد شد و پس از آن روی پیوند شاه شجاع درانی با این دیوان درنگ خواهد شد. در بخش بنیادین یا پیوند شاه شجاع درانی با دیوان دیده خواهد شد، که آیا گمانه ی نویسنده به گواهی می رسد و یا چون پنداره ی پا در هوا می ماند؟

---

\* از سال های زیستش نامه های به جا مانده است، که گویند از آن او است (علی احمد کهزاد در تارنمای خاوران).

\*\* مانند نامه ها، نوشتار دیگری هم به چاپ رسیده است، که به نام واقعات شاه شجاع نامیده می شود.

۱۰ کدام "شاه شجاع"؟

# شاه شجاع درانی

شاه شجاع از خاندان درانی، پسر تیمور\* و نواسه ی احمدشاه درانی\*\* است. شاه شجاع درانی\*\*\* دو بار در افغانستان به پادشاهی رسید. در واقعات شاه شجاع آمده است، که او بار یکم به هیده سالگی به پادشاهی رسیده است. شاه شجاع درانی در دو بار پادشاهی اش ۸ یا ۹ سال فرمان رانده است و در میان دوبار فرمانروایی اش، ۳۰ سال را در کوهپایه ها و دربار انگریز ها در هندوستان به سر برده است. پس باید شاه شجاع درانی در سال 1785/6 ترسایی برابر به سال ۱۱۶۴/۵ خورشیدی زاده شده باشد و در هنگام گلوله خوردن ۵۶ یا ۵۷ ساله بوده باشد.

---

\* تیمور شاه درانی (۱۱۲۱ - ۱۱۷۲ خورشیدی) جانشین پدرش، احمد شاه درانی شد. (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، برگه ۳۷۲).

\*\* احمد شاه درانی (۱۱۰۲ - ۱۱۵۲ خورشیدی) یکی از سربازان افغان در دربار نادر افشار و پس از مرگ افشار نخستین پادشاه افغانستان (صدیق فرهنگ، برگه ۱۰۴).

\*\*\* باریکم در سال ۱۱۸۳ خورشیدی و بار دوم در سال ۱۲۱۸ خورشیدی (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، برگه ۳۹۱ تا ۴۰۰)

۱۱ کدام "شاه شجاع"؟

غبار\* بار یکم پادشاهی شاه شجاع درانی را از سال 1804 تا 1809 ترسایی برابر به سال ۱۱۸۳ تا ۱۱۸۸ خورشیدی و بار دوم را از سال 1839 تا 1842 ترسایی برابر ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۱ خورشیدی می نویسد، مگر فرهنگ \*\* بار یکم پادشاهی شاه شجاع درانی را از سال 1803 تا 1809 ترسایی برابر به سال ۱۱۸۲ تا ۱۱۸۸ خورشیدی می نویسد.

غبار می نویسد: وقتیکه تیمور شاه مُرد (1793 ترسایی برابر به سال ۱۱۷۲ خورشیدی) شجاع الملک والی غزنه و زابلستان ... بود (در هشت یا نه سالگی)! باری، هنگامی که شاه محمود درانی\*\*\* در کابل فرمان می راند، شاه شجاع درانی و دار و دسته اش با شگرد های انگریز منشانه، سُنیان را در برابر شیعیان (سرخ کلاه ها/ قزلباش ها) برانگیختند. یکی از آخوند ها به نام میر واعظ، که باید فرستاده ای شاه شجاع درانی و انگریز ها بوده باشد، بر سر شیعیان بهانه گرفت و فرمود، که چون شیعیان پسر سنی را زورگایک کرده اند (به زور گاییدن)، بایستی بر ایشان شورید. سرانجام سنیان در سال ۱۱۸۳ خورشیدی دست به شورش و کشتار گروهی شیعیان زدند. شاه شجاع درانی به کابل تاخت، شاه محمود درانی به بالاحصار فرار کرد و در همانجا زندانی شد. پس از چندی شاه محمود درانی از زندان فرار کرد و به فراه استان باختری افغانستان گریخت (صدیق فرهنگ، برگه ۲۰۰).

---

\* غلام محمد غبار در سال ۱۲۶۷ خ. زاده و در سال ۱۳۵۶ خورشیدی در کابل درگذشت. او روزنامه نگار نامدار و نویسنده ای افغانستان در مسیر تاریخ می باشد. (نصیر مهرین: چرا افغانستان در مسیر تاریخ توقیف شد؟ کابل ۱۳۸۶ برگه ۹ تا ۱۶).

\*\* صدیق فرهنگ سرگزشت نویس نامور و نویسنده ای افغانستان در پنج قرن اخیر می باشد.  
\*\*\* شاه محمود درانی برادر شاه شجاع درانی است. او هم دو بار به پادشاهی رسید (غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، برگه ۳۹۰ تا ۴۰۱).

۱۲ کدام "شاه شجاع"؟



شاه محمود با کومک وزیر فتح خان\* از قندهار به کابل تاخت و شاه شجاع درانی را شکست داد. شاه شجاع درانی به راولپندی\*\* گریخت و در دربار رنجیت سنگ خان\*\*\* پناه برد. در میان سال های ۱۱۸۸ خورشیدی و ۱۱۹۳ خورشیدی، شاه شجاع درانی چندین بار پیگیرانه، گاه به قندهار و گاه به پیشاور تاخت، مگر هر بار ناکام ماند.

سرانجام او در سال ۱۱۹۳ خورشیدی به لاهور و سپس به لودهیانه\*\*\*\* دربار انگریزها پناه برد.

پیش از آنکه کشور های روسیه، فرانسه یا ایران\*\*\*\*\* به افغانستان و از آن جا به آب و خاک هندوستان بتازند، انگریزها در سال ۱۲۱۸ خورشیدی برابر به سال 1839 ترسایی با لشکر بزرگی، شاه شجاع درانی را برای بار دوم به کابل آوردند و به تخت نشاندند.

شاه شجاع درانی در سال ۱۲۲۱ خورشیدی برابر به سال 1842 ترسایی به دست شجاع الدوله\*\*\*\*\* در سیاه سنگ کابل کشته شد و لشکر انگریز از هم پاشید و تار و مار شد.

---

\* فتح خان در سال ۱۱۹۶ خورشیدی زاده شد. او یکی از سرلشکران شاه محمود درانی بود (نصیر مهرین، کمپنی هند شرقی، برگه ۴۵).

\*\* راولپندی یکی از شهزاده نشینان آهنگام هندوستان و استانی در پنجاب کنونی پاکستان.

\*\*\* رنجیت سنگ خان شهزاده راولپندی.

\*\*\*\* لودهیانه یکی از استان های مرزی هندوستان.

\*\*\*\*\* غبار: افغانستان در مسیر تاریخ، برگه های ۳۷۹ و ۳۸۰

\*\*\*\*\* نصیر مهرین: سردار گناه سرکار چیست؟ تارنمای گفتمان و کابل ناتپه

۱۳ کدام "شاه شجاع"؟

# دیوان

دیوان یاد شده، به نام دیوان شاه شجاع درانی به چاپ رسیده است. این دیوان دارای پوش رنگی جگری و آبی می باشد. ویراستار و پیشگفتارنویس این دیوان دوکتور ع.غ. برزین مهر است. این دیوان را چاپخانه ی دانش در سال ۱۳۸۰ خورشیدی، برابر به سال ۳۶۵۰ زردشتی برابر به سال ۲۰۰۲ ترسایی در پشاور پاکستان چاپ کرده است.

در پیشگفتار آمده است، که این دیوان در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به فرمایش سردار دیوان چهجو سنگه، بازرگان نسک (تاجر کتاب)، در لاهور به چاپ رسیده است.

از آنجاییکه نوشته ی بنیادین آن دستنویس بوده است، گسترشگر در خواندن پاره ای از تک چکامه ها به دشواری رو برو شده است. این نسک دارای ۴۸۳ برگه می باشد، که از آن میان یک برگه را آگهی، ۱۲ برگه ی آن را پیشگفتار و ۴۷۰ برگه ی دیگر آن را سروده ها در بر می گیرد.

از دو سروده ی هندی که بگزیریم، بخش یکم این دیوان را چکامه های می سازد که بیشتر آن ها زیر هنایش (تاثیر) هنر حافظ شیرازی می باشد و تن نامه ای آن بیشتر به دانش نوشتار سده ی هفت و هشتم خورشیدی نزدیک است، مگر بخش دوم را هشت تایی ها، پنج تایی ها (مخمسات)، چهارتایی ها (چهار بیتی) و دوتایی ها (دو بیتی) می سازد، که تن نامه ای آن به پایان سده ی نهم و آغاز سده ی دهم خورشیدی همخوانی دارد.

# کمبود های دیوان

چنانکه در بالا یاد شد، پیشگفتار نویس و گسترشگر در خواندن دیوان بنیادین، به دشواری روبرو شده اند، که بدبختانه این دشواری کار خواننده و سنجشگر را نیز دشوار می سازد.

ایشان چند جایی را که خوانده نتوانسته اند، تهی نگهداشته اند و چند جایی را هم نادرست بازنوشته اند!

در اینجا چند نمونه از کمبود های این دیوان را می آورم:  
(برگه ۱۶۲):

ای شجاع از قرب شاهان مفلسان شبنم شوند  
دایما در ..... چون موج پهلو می دهند

(برگه ۱۹۲):

خود سخن گوشه هر دم ز زمان  
آمد .....

(برگه ۲۶۸):

خرم آن روزی که با هم در کنار خود شجاع  
دلنوازی داشتیم .....

در درست خوانی هم گاهی نادرست نویسی های به چشم می خورد:  
نادرست (برگه ۴۰):

دل فگارم چو غنچه پر خون دو دیده من چور دو جیهون  
درست:

دلِ فگارم چو غنچه پر خون، دو دیده ای من چو رود جیهون  
نادرست (برگه ۱۲۲):

از سگ کویت رقیبانم جدا کردند حیف  
خوش به کویت آشنایی داشتم گذاشتند  
درست:

از سر کویت رقیبانم جدا کردند حیف  
خوش به کویت آشنایی داشتم نگذاشتند  
نادرست (برگه ۳۴۶):

که از هوش خرم بیگانه ام ساخت؟  
چنینم بی سر و بی پا که کرده؟  
درست:

که از هوش و خرد بیگانه ام ساخت؟  
چنینم بی سر و بی پا که کرده؟

نادرست (برگه ۲۷۳):

فروغ حسن زیبایت عیان در عالم بالا  
به گلگشت جهان هرگز نباشد مثلت ایشاها

در گویش هراتی به شاه فریزکنا\* ایشا می گویند!  
درست:

فروغ حسن زیبایت عیان در عالم بالا  
به گلگشت جهان هرگز نباشد مثلت ای شاها

نادرست (برگه ۳۹۵):

ایشاه شجاع از ستم آن شه خوبان  
دم درکشم و شکوه ی جانان به که گویم

درست:

ای شاه شجاع از ستم آن شه خوبان  
دم درکشم و شکوه ی جانان به که گویم

---

\* شاه فریزکنا نام هنری خر است. از آنجاییکه خر در فریز کردن (سبزه چریدن) زبر دست است، برایش در هرات باستان شاه فریزکنا می گویند.

# پیوند درانی با دیوان

چنانکه در سرنوشته یادآوری شد، من هیچگونه پیوندی میان این دیوان و شاه شجاع درانی نمی بینم. نه دانش نوشتار (ادبیات) این دیوان به هنگام زیست شاه شجاع درانی می خواند و نه هم پدیده های که در سروده ها به کار برده شده است، پیوندی به درانی و روزگارش دارد. نخست، پدیده های که در دیوان به کار رفته است، بیشتر به دانش نوشتار سده های هفت و هشت خورشیدی نزدیک است. برای نمونه پدیده های که در تک چامه ای زیر به کار برده شده است، مانند دیر، صومعه، ترسا، رند و پارسا نزدیکی به دانش نوشتار پایان سده ی دوازدهم خورشیدی ندارد و هیچگونه همتمباری با دانش نوشتار درانی ها ندارد (برگه ۱۰):

می پرستندت به دیر و صومعه

مومن و ترسا و رند و پارسا

دودیگر، به کار برد و آمیزش واژه های عربی با پارسی نشان می دهد، که کسیکه این دیوان را سروده است، زبان های پارسی و عربی را پخته می دانسته است. این هم از گمان به دور است، که شاه شجاع درانی این دو زبان را آموخته باشد، زیرا نه تپه های تورا بورا (سوراخ سومبه های که در تپه های مرزی میان افغانستان و پاکستان کنونی نهفته است) جای آموزش این زبان ها بوده، نه چند سال کوتاه پادشاهی با جنگ و نه هم دربار انگریزها جای آموختن زبان های پارسی و عربی بوده است.

۱۸ کدام "شاه شجاع"؟

شاه شجاع درانی بیشتر از همه به آموزش زبان های هندی و انگریزی نیاز داشت، چون بود و باش و بنشین برخاستش بیشتر با هندوستانی ها و انگریز ها بود.

سه دیگر، نمونه های بسیاری در این دیوان آمده است، که میان شاه شجاع درانی و این دیوان جدایی، دوری و ناآشنایی پدیدار می سازد (برگه ۲۴۶):

مرا با شاهی و راحت چه کار است

که هستم ساکن میخانه ی عشق

شاه شجاع درانی نه آرامی داشت و نه هم پادشاهی دور و درازی، که به آنها دل بسته نباشد و به جایی آن به اشغ (عشق) بیانیدیشد. شاه شجاع درانی بیشتر از همه ساکن میخانه ی به پادشاهی رسیدن بود.

شاه محمود درانی و وزیر فتح خان بار یکم پادشاهی را به جان شاه شجاع درانی چنان تلخ کرده بودند، که شاه شجاع درانی توانایی راز و نیاز با خدا یا دلبرش را نداشت، که به درگه اش گدا باشد: (برگه ۲۲۶):

هر چند شجاع پادشاه است

بر درگه تو گداست امروز

بار دوم پادشاهی اش هم چنان کوتاه و پر درد سر بود، که به سرودن چکامه نمی رسید و اگر چکامه ی هم می سرود، از دین نمی گزشت: (برگه ۳۰۸)

خواهی شجاع الملک شه تا آن صنم رامت شود

از دین و ملت درگزر ترسا بشو یا برهمن

کسیکه مانند شاه شجاع درانی تشنه ای به پادشاهی رسیدن باشد و از بهر تخت پادشاهی به پس و پیش هر بیگانه ای پوسه بزند و با ریش درازش مردم را گول بزند، چگونه می تواند از دین و ملت درگذرد، یا از سنی گری اش بگذرد و ترسا یا برهمن بشود؟

شاه شجاع درانی به تخت شاهی در قندهار، پشاور یا کابل خوشنود و شادمان بود، چه رسد که به شاهنشاهی خسرو ساسانی بیاندیشد و رسیدن به دلدارش را از شاهنشاهی خسروی بهتر بداند (برگه ۷۳):

اگر چه سلطنت خسروی به من بدهند

به غیر وصل تو ام هیچ شادمانی نیست

باری، برای آشنایی به دانش نوشتار روزگار شاه شجاع درانی، چند نمونه از چکامه های درانی ها و چکامه سرایان دربار ایشان را می آورم:  
موسوی لاری عشرت\*:

از بهر وفات شاه عشرت می جست

تاریخ نکو از خرد با تایید

عشرت این سروده را در مرگ احمد شاه درانی سروده است.

میرزا لعل محمد عاجز کشمیری\*:

جز دو رنگی نتوان یافت ز ارباب جهان

بود این باغ ز بوی گل رعنا لبریز

---

\* محمد صدیق فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر برگه ۱۶۷



واژه ی دو رنگی و بوی گل رعنا (گل دو روی یا دو رنگی که بیرون زرد و اندرون سرخ باشد) انگشت گزاردن به برخورد بد درباریان با کشمیری ها است. درانی ها از یک سو به دربار خویش چکامه سرایان کشمیری داشتند و از سوی دیگر کشمیری\* ها را بد می پنداشتند.  
میر هوتک خان\*\*:

ما را تعلقات عنان گیر دل نشد  
هر کس به عیش دست زد و ما زدیم به پا  
در اینجا واژه ی عیش نشانه ایست به خوشگذرانی تیمور درانی، که سبب  
زن داشت و هر هفته هم یک دوشیزه ای جوان در بر می کشید.  
عایشه درانی\*\*:

بتا چو گلشن روی تو را نظاره کنم  
ز شوق بر تن خود جامه پاره پاره کنم  
عایشه درانی این چکامه را در مرگ پسرش سرود. پسر عایشه درانی در  
جنگ های درون کشوری کشته شد.  
تیمور درانی\*\* روی به چکامه سرایان دربارش کرد و گفت:  
ز سردی های آهم اشک اندر دیده یخ بندد  
عیدی غزنوی\*\* گفت:

شنو عیدی که شاه از طبع اعلی این چه در سفته  
عبدالله شهاب ترشیزی\*\*:

شب سیه پوشید و دامان فلک شد پر ز خون  
زین شبیخونی که بر شاهنشهی عالم زدی

---

\* نگاه شود به برگه ۷۲ همین نوشته، نامه ی درانی.

\*\* محمد صدیق فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر برگه ۱۶۸ تا ۱۷۰

ترشیزی این چکامه را در مرگ تیمور درانی سروده است.  
تیمور درانی\*:

نشود شعله ته پرده ی فانوس نهران  
می نماید بدن او ز ته پیرهنش

و چون تیمور درانی در کنار سبید زن و هر هفته دوشیزه ای نو، در همه پدیده های زیبا، دوشیزه ی لختی می دید و چیزی فرا تر از پدیده ای زن لخت در گمانش نمی رسید، چنین چکامه های می سرود.  
نادر شاه پسر تیمور درانی در یکی از چکامه هایش، پیرامون شناسایی خویش می نویسد\*\*:

هر چند به شاهزادگی مشهورم  
نبود سر و برگ سلطنت منظورم  
از سلسله نادر و تیمورم لیک  
نادر به گدایی درش مسرورم

یکم، در سروده های این چکامه سرایان به درستی و به گونه ای روشن دیده می شود، که همه چکامه سرایان در سروده های شان از خویشتن یا روزگار خویش سخن به زبان آورده اند، مگر شاه شجاع درانی، گویی چند صد سال پیشتر از روزگارش می زیسته، که هرچه سروده، به خودش و روزگارش نمی خواند. دوم، از نگاه هنر چکامه سرایی و هنر زبانی، این دیوان نه تنها از شاه شجاع درانی، که از همه چکامه سرایان خاندان و دربار درانی پیشرفته تر است. پدر کلان شاه شجاع درانی (احمد شاه درانی)، که در اصفهان به دربار

---

\* محمد صدیق فرهنگ: افغانستان در پنج قرن اخیر برگه ۱۷۱

\*\* تاریخ ادبیات افغانستان، نوشته پنج استاد، برگه ۳۲۶.

نادر افشار بزرگ شده است، چکامه اش به این پایه نیست:

ما به صلحیم و فلک در پی جنگ است اینجا

دل از این حادثه بسیار بتنگ است اینجا\*

چنانکه دیدیم، همه چکامه سرایان روزگارش، یک بار هم که شده در نوشتارشان از خود، از خانواده، از روزگار، از پهنه ای زیست، از کنش، از کردار، از رفتار، از درد، از اندوه، از پیروزی و از ناکامی شان یاد کرده اند، مگر پدیده های که در این دیوان به کار برده شده است، چند سده کهن سال تر از روزگار درانی است، مانند می، میخانه، رند، ترسا، پارسا، مغ، پیرمغان، دیر، خانقاه، کنشت، کلاه خسروی، جام جم، کاووس، کی کباد، فریدون، رستم، فرخ، هما و ...

---

\* محمد حیدر ژوبل، تاریخ ادبیات افغانستان، برگه ۲۴۶.

# گمانه

یا

## باور؟

اگر چه در لابلای نوشته فرنود های فراوانی آورده شده است، که گمانه ام را نیرو می بخشد و دریچه ای به سوی آمیغ (حقیقت) می گشاید، با آن هم می کوشم تا فرنود های دیگری برای پابرجایی گمانه ام بیاورم و همین گمانه ای کوچک را بر باور بزرگ چیره سازم:

یکم:

## کاربرد واژه ی پیری

در برگه ی ۲۲۱ این دیوان آمده است:

از فراق آن لب شیرین و هجر قامتت

زندگانی تلخ شد عمر عزیز آمد به سر

زندگانی کسی از دوری یار لب شکر به تلخی می رسد، که با تفنگ و فشنگ

در میدان نبرد نبوده باشد و جوانی اش را با یار یا به یاد یار گزرانده باشد

(برگه ۱):

اگر چه خسته و زار و ضعیف و ناتوان گشتم  
قبول عاطفت گردان تو جسم ناتوانم را  
شجاع الدوله\* چنان به زندگی شاه شجاع درانی پایان بخشید و نگذاشت که  
دمی بیاساید، که او به خسته و زار و ضعیف و ناتوان گشتن نرسید.  
در زندگی نامه ی شاه شجاع درانی خواندیم، که او چگونه تشنه ی پادشاهی  
و فرمان روایی بود. درانی دمی هم نیاسود، که از بهر عشق از دست روزگار  
گلایه کند (برگه ۱۸۲):

عمرم گزشت و باغ مرادم نگشت سبز  
نخل امید زین چمنم پر ثمر نشد  
این گله و زاری به زندگانی کسی می خواند، که چند دهه پادشاهی کرده  
باشد و یا زندگی آرام و آسوده ای را گزرانده باشد.  
شاه شجاع درانی بیشتر از همه، پیش از پادشاهی چشمبراه تاج و تخت بود  
و در هنگام پادشاهی هم آرزوی آرامی، پادشاهی پایدار و بی جنگ درونی  
داشت، تا انتظار مقدمت یار (برگه ۲۳۵):

پیر گردیدم برای انتظار مقدمت  
حالیا چون آمدی ای نوجوان یک لحظه باش

یا (برگه ۱۸۲):

کوتاه گشت عمر و به غم زندگی گزشت  
آخر کتاب طول امل مختصر نشد

---

\* شجاع الدوله بارکزیایی کسی بود که شاه شجاع را کشت، نصیر مهرین، تارنمای گفتمان.

دوم:

## کاربرد واژه های عربی

در برگه ۱۶۱ آمده است:

انبیا و اولیا و اصفیا و قطب و غوث  
از ظهور ذات هر یک منبع اسرار شد

از کار برد واژه های عربی و آمیزش درست آن ها در این دیوان، چنان بر می آید، که کسیکه این دیوان را سروده است، زبان های پارسی و عربی را به درستی آموخته است. از گمان به دور است، که شاه شجاع درانی این زبان ها را آموخته باشد. زیرا، نخست شاه شجاع درانی از نوجوانی بازیچه ای دست کشورگشایان بیگانه شد و تا پایان زندگی مزدور ماند. انگریز ها برایش هیچگاه روادار نبودند، که او از پول ایشان بزیید، بیاموزد و سپس چکامه های که به درد انگریز ها نمی خورد و یا کار شان را دشوار تر می کند، بسراید.

دو دیگر، آموختن زبان های هندی و انگریزی برای شاه شجاع درانی ساده تر، ارزشمند تر و کار ساز تر از زبان های پارسی و عربی بود، چون سروکار شاه شجاع درانی با کسانی بود، که به همین زبان ها سخن می راندند. زبان های پارسی و عربی در زیستگاهش، زبان های دبستانی و دفتری بود و به هر روی، بیشتر واژه های عربی که در این دیوان به کار رفته است، واژه های است، که در زبان روزمره به کار برد نداشته است. این واژه ها را کسی

۲۶ کدام "شاه شجاع"؟

می توانسته به خوبی و درستی به کار ببرد، که زبان عربی را آموخته باشد.  
به چند نمونه از به کار برد واژه های عربی می نگریم (برگه ۲۰):

گر بگذری از دیر بدین شکل و شمائل  
هندو فکند پیش تو زنار و وثن را

(برگه ۲۵):

نکند میل شاه شجاع آن شوخ  
عار می ورزد از مودت ما

(برگه ۱۱۵):

فوج غنج و دلال و غمزه و ناز  
کرد ملک دل مرا تاراج

(برگه ۲۴۲):

فدای او سر و جان کرده ایم و منفعلیم  
چرا که نیست سزاوار این قلیل متاع

(برگه ۲۴۲):

چو هست کار جهان مایه فساد و فراع  
بهل که سر بسر این کار زحمت است و صداع

(برگه ۱۱۸):

فراغتم ز تو یک لحظه نیست یار عزیز  
غم تو مونس من هست در مسا و صباح

۲۷ کدام "شاه شجاع"؟

سوم:

## کاربرد واژه ی تُرک

ترک و به ویژه ترک شیرازی، به زیبایی و اندام رسا نامدار است. در دانش نوشتار پارسی از ترک، ترک یغمایی و ترک شیرازی بسیار یاد شده است. حافظ شیرازی ترک پری چهر، ترک یغمایی، ترک شیرازی و بچه ترک را در سروده هایش آورده است، که نامی ترین آن ها سروده ایست، که او در آن سمرقند و بخارا را به خال هندوی ترک شیرازی می بخشد (برگه ۱۲):

اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

در چکامه ی شاه شجاع یک نگاه خوبروی ترک، پای شیخ پارسا را به میخانه می کشد (برگه ۵):

نازم به ترک مستت کز یک نگاه گرمی

آرد به می پرستی شیخان پارسا را

در سروده حافظ نگاه ترک خوبروی، مانند تیری در دل دلدار فرو می رود:

یارب این بچه ترکان چه دلیر اند به خون

که به تیر مژه هر لحظه شکاری گیرند

خوبرویان ترک در چکامه ی شاه شجاع، یا دل ها را با نگاه شکار می کنند، یا جان می ستانند و یا دل و دین را به تاراج می برند (برگه ۱۱):

ازان ترکان خونریز سیه مست

نگاه جانستان دارم تمنا

۲۸ کدام "شاه شجاع"؟



در برگه ۱۵۲ آمده است:

به ترک چشم او بنگر که چون ترکان یغمایی  
به ناز و غمزه تاراج دل جان کرده می آید

در برگه ۲۵ آمده است:

خورده ایم از ناوک نازش خدنگ

زخمی آن ترک خونخواریم ما

ترک خونخواری که زخم در دل شاه شجاع می زند، نه تُرک قندهار است، نه ترک پشاور و نه هم ترک دربار انگریزها. این تُرک خونخوار، تُرک شیراز است یا ترک ترکستان، جایی که شاه شجاع درانی در خواب هم ندیده است. اگر که صفویان با درانیان پیوند خوبی می داشتند و شاه شجاع درانی هم مانند پدر بزرگش، احمد شاه درانی چند سالی را در ایران (در دربار نادر افشار) می گزراند، خرد به گمانه می افتاد، که شاید غمزه ی ترک شیرازی، شاه شجاع درانی را به خاک و خون انداخته باشد (برگه ۲۶):

می تپیم از غمزه اش در خاک و خون

زخمی آن ترک جلادیم ما

مگر اکنون خرد به زندگی نامه ی شاه شجاع درانی نگاهی می افکند و می گوید، که شاه شجاع درانی از نوجوانی با شمشیر و تفنگ انگریزی سر و کار داشته و از بهر این هم به جای غمزه ی ترک، فشنگ هفت تیر انگریزی او را به خاک و خون تپاند.

و در برگه ۱۵۶ آمده است:

ترک غارتگر ناوک فگنش را نگرید

می رباید به سخن، دل ز همه خوش سخنان

۲۹ کدام "شاه شجاع"؟

چهارم:

## کاربرد واژه ی زعفران

در برگه ۱۸۳ آمده است:

به روی زرد من دیدی و خندیدی و فرمودی  
که از بهر تماشا زعفران زار اینچنین باید

هرکس که چنین چکامه ای را به شاه شجاع درانی پیوند بدهد، به زادگاه و زیستگاه شاه شجاع درانی آشنایی ندارد.

شاید مردم مان در سده ی دوازدهم زعفران را می شناختند، مگر زعفران زار برای شان پدیده ای آشنایی نبوده است، که در نوشتار یا چکامه به کار ببرند. شاید چکامه سرایی هراتی پدیده های ناژو زار، لاله زار، ارغوان زار و پسته زار را به چکامه اش به کار ببرد، مگر هرگز از خرمازاران یا نارنجستان یاد نمی کند. چون نه آن را می شناسد و نه هم با آن آشنایی دارد. اگر هم در بیرون از هرات به چنین پدیده های آشنا گردد، می نویسد، که نارنجستان های ننگرهار یا خرمازاران نیمروز چنین است یا چنان!  
نه قندهار افغانستان زعفران زار داشته و نه هم پشاور هندوستان، که شاه شجاع درانی به آن آشنا بوده باشد. کسی که بسراید (برگه ۸۲):

تو سرخ رو شده در بزم غیر و از غیرت

ببین که رنگ رخ من چو زعفران زار است

باید زعفران زار را دیده باشد یا بشناسد.

۳۰ کدام "شاه شجاع"؟

پنجم:

## کاربرد واژه ی قمری

قمری در زبان پارسی چندین نام دارد، که از آن میان می توان فاخته، کوکو، کالنج، موسا کو تقی، موسا تاس بده را نام برد.

فاخته پرنده ای نیم رام شده، آرام، بی آزار و اندوهگین است، که بود و باشش بیشتر در باغ ها، به ویژه در میان سرو زاران می باشد و از بهر خورد و خوراک به خانه های نشیمن هم سری می زند، تا دانه ای بچیند.

در نزد مردم، فاخته پرنده ی ورجاوندی است. از فاخته نه تنها در افسانه و داستان ها، که در چکامه ی چکامه سرایان کهن هم بسیار یاد شده است. فاخته دارای یک داستان و چند افسانه است، که بیشتر آنها ریشه ی خراسانی دارد:

گویند اهورا مزدا فاخته را از خاکستر آتشش درست کرد و با زغال به گردنش گردنبند سیاه بندگی آراست. فاخته نخستین پرنده ای بود، که به پروردگار رام شد و بندگی اش را پذیرفت.

افسانه ای فاخته به دو سه گونه است. در افسانه ای مشهدی سخن از سه برادر است، که کوچکترین آنها ناپدید و ردگم می شود. برادر بزرگ از برادر میانه، تقی می پرسد: موسا کو تقی؟ موسا تقی کجاست؟

در افسانه ی هراتی، سخن از مادر و دو فرزند است. فرزند کوچک آسیب دیده، تشنه در بغل مادر افتاده است، مادر با آواز اندوهگین به فرزند بزرگش، موسا می گوید: موسا تاسه بده! (موسا تاس آب را بده).

در افسانه ی دیگری، برادر بزرگ از کو می پرسد: کو کو؟ (کو کجا است؟) شاه شجاع هم مانند فاخته ناله می زند و به آرزوی بندگی در درگاه دلبری است، مگر به آرزویش نمی رسد (برگه ۲۱۶):

همچو قمری گرچه کردم ناله و شور و فغان  
در گلویم طوق عشق سرو آزادی نشد

(برگه ۲۶۵):

آه ای سرو خرامان از فراق

همچو قمری دارم افغان از فراق

مگر شاه شجاع درانی نه نزدیکی به داستان یا افسانه های فاخته داشت و نه هم فاخته را آگاهانه در چکامه اش می آورد (برگه ۷۶):

قامت سرو تو تا جلوه نما گشته به باغ

قمری نیست که کو کو زن بالای تو نیست

ششم:

## کاربرد واژه ی وطن

در برگه ۹۴ آمده است:

باز به کویش روم ای شاه شجاع  
زانکه هوای وطنم آرزوست

برزین مهر در پیشگفتار این دیوان می نویسد، که گویا شاه شجاع درانی این دیوان را در زمان آوارگی، فرار از وطن، و شاید در بالاحصار پشاور که گویند مدت طولانی درین قلعه زیر نظارت بوده ... سروده است.

نخست باید یادآور شوم، که هوای وطن سر و کاری به زادگاه ندارد.

هوای وطن هوای کوی یار و آرزوی رسیدن به دلدار است، آرزوی به بغل کشیدن یار، آرزوی خاک درگه یار شدن و آرزوی لمیدن به کوی یاری، که شاه شجاع آن را به فردوس هم برابر نمی کند، می باشد (برگه ۲۴۹):

از سر کوی تو نتوان جانب فردوس رفت

نیست در گلزار جنت این هوای معتدل

۳۳ کدام "شاه شجاع"؟

هوای وطن پیوندی به زمین خاکی ندارد. چکامه سرایان که هوای وطن را  
در چکامه های شان به کار برده اند، آشکارا و روشن نوشته اند:  
حافظ:

هوای کوی تو از سر نمی رود آری  
غریب را دل سرگشته با وطن باشد

مولوی:

گرچه کثیف منزلم، شد وطن تو این دلم  
رحمت مومنی بود میل و محبت وطن

فیض کاشانی:

حلقه ای آن در شدنم آرزوست  
بر در او سر زدنم آرزوست  
چند به هر یاد پریشان شوم  
خاک در او شدنم آرزوست  
خاک درش بوده سرم سال ها  
باز هوای وطنم آرزوست

هوای وطن پایان نیکی و خوشبختی و پایان آرزو و میوه ای زندگی است و  
نه زمین خاکی که چون لنگ گرمابه هردم به دست دیگری باشد!  
آرزو و میوه ای زندگی شاه شجاع گزر از کوچه ای یار است (برگه ۹۴):

باز به کویش روم ای شاه شجاع  
زانکه هوای وطنم آرزوست

۳۴ کدام "شاه شجاع"؟

شاه شجاع هنگامی بی وطن می شود، که از کوی یار جدا شود (برگه ۸۳):

جدا ز کوی تو شاه شجاع را دیدم

به داغ بیکسی و دوری وطن می سوخت

شاه شجاع با زاری و فروتنی به یار می گوید، که مهربانی کن و من را از درگاه ات نران، که بی تو کسی را ندارم (برگه ۳۱۶):

کوی تو ام وطن شده حیف چه رانی از درم

از ره لطف و مرحمت بر من بی وطن نگر

چنانکه دیدیم، همه چکامه سرایان نامبرده به یاد هوای وطن چکامه سروده اند، مگر هیچکدام از زمین خاکی یاد نکرده اند، همه از کوی، از خاک درگاه و از دل یاد کرده اند.

در جایی هم که چکامه سرای نام هندوستان را یاد می کند و از گرمی آنجا می نالد، تنش نمی سوزد، دلش می سوزد (برگه ۹۳):

سوخت دل از گرمی هندوستان

آب و هوای وطنم آرزوست

این سوزش دل سر و کاری به  $45^{\circ}$  گرمی هندوستان ندارد. اگر که سر و کاری هم با آب و هوا داشته باشد، یک شیرازی می تواند از آن گرمی بنالد و آب و هوای شیراز را یاد کند و نه شاه شجاع درانی، زیرا آب و هوای لودهیانه، پشاور (هندوستان) و قندهار همگون است!

۳۵ کدام "شاه شجاع"؟

باری، نه پشاور، نه لوده‌یانه و نه هم چند سال کوتاه تخت و تاج کابل برای  
شاه شجاع درانی گلشن بود (برگه ۸):

چرا چون غنچه گشتی تنگدل آخر ازین گلشن

نشاط اینجا طرب اینجا هوا اینجا بهار اینجا

تک چکامه ای هوا اینجا بهار اینجا، سخن برزین مهر را که گویا این دیوان  
در آوارگی سروده شده است، و می زند.

نمیدانم شاه شجاع درانی به کجا چنین شادمانی داشته، که از چپ و راست  
نوای شادی به گوشش برسد (برگه ۵۱):

هر طرف نغمه ی چنگ است و رباب است و سرود

صوت شادی ز یسار و ز یمین است امشب

برای شاه شجاع درانی نه کابل و قندهار جنت الما بود و نه هم دربار انگریز  
ها (برگه ۸):

شجاع این فرحت و نزهت کجا جای دگر دارد

تو گویی جنت الما است از هر رهگذر اینجا

شاه شجاع درانی همه به این اندیشه بود، که چگونه به پادشاهی برسد. او  
آماده بود، که نشان انگشتش را به پایان هر پیمان نامه ای هندی - انگریزی  
بچسپاند، زیرا اندیشه ای پوچ به تخت نشستن، او را افسار کرده بود و نمی  
گذاشت به چیز دیگری بیاندهد. تا دمی که جان از تن شاه شجاع درانی  
برون رفت، او بیهوده می اندیشید! خرد این را نمی پذیرد، که شاه شجاع  
درانی دمی خوش بنشیند و با یار باده ای سرکشد و بسراید (برگه ۲۱۱):

فکر بیهوده مکن موسم گل شاه شجاع

خوش نشین یکدم و با یار بزن جامی چند



هفتم:

## کاربرد واژه ی سرو

سرو درخت شاداب و سر سبزی است، که خزان، پژمردگی، برگ ریزان و افسردگی ندارد.

پیغام در تارنمای کتابخانه بزرگ آریانا می نویسد، که سرو از درختان ارزشمند در آیین زردشتی است. در آیین زردشتی، پیامبر در جلو آتشکده سروی می کرد. او می نویسد: ... سرو سرشتی بهشتی دارد و بر ایمان گشتاسب پادشاه کیانی، پسر لهراسب گواه است و بر هر برگش نام این پادشاه نوشته شده است.

سرو یکی از زیباترین و برازنده ترین رُستنی های جهان است و نمونه ای از خرمی و سر سبزی مدام می باشد. رستنگاه سرشتی این درخت سرزمین خراسان است. در دیوان حافظ شیرازی شست بار و در دیوان شاه شجاع بیش از شست بار واژه ی سرو به کار رفته است.

سرو به چندین گونه است، که نامدار ترین آنها سرو آزاد، سرو سهی و سرو ناز می باشد. زیبا ترین سرو در کاشمر می روید.

سرو نشانه ای آزادی و آزادگی، سرفرازی، سرکشی، تازگی، جوانی و پایداری است. نشانه ای آزادگی سرو، به ناهید می پیوندد. ناهید هم در افسانه ها نشانه ای آزادگی است.

۳۷ کدام ”شاه شجاع“؟

چکامه سرایان و نغزگویان یار و دلبر گل رخسار، سیمین اندام، گل اندام،  
بهار اندام، سمن بار، سهی بالا و خوشخرام خویش را به سرو مانند ساخته اند،  
چنانکه شاه شجاع می سراید (برگه ۸):

کن عزم گلستان ای نگار سرو گل رخسار  
فغان قمری و آه من و صوت هزار اینجا

باز هم همان پرسش سر می افرازد، که کدام گلستان؟ آن نگار سرو گل  
رخسار به کدام گلستان بیاید. انگریز ها برای شاه شجاع درانی نه در کابل  
گلستانی درست کرده بودند و نه هم در لودهیانه از گلستان نشانه ای بود.  
سراینده ای که مانند فاخته، با گردنبند بندگی به درگه یار، که به آزادگی و  
سرفرازی به سرو ورجاوند زردشتی می ماند، سر فرود می آورد، شاه شجاع  
درانی نیست (برگه ۱۸):

قمری آسا در گلستان جهان

بنده ی آن سرو آزادیم ما

از این ها که بگزریم، پدیده های سرو و قمری وابسته به سده های است، که  
بوی آتشکده های زردشتی در کوی و برزن های پارس هنوز پیچیده بود و  
سرو را درخت بهشتی می دانستند (برگه ۶۶):

قد رعنائش از بس خوب و زیباست

به از سرو بهشت و نخل طوبی ست

شاه شجاع درانی چنان در پهنه ای سنی گری، شیعه ستیزی و انگریز  
پرستی خویش پیچیده بود، که نمی توانست به سرو دم بهشت زردشت  
بیاندیشد و یا دلبرش را بهتر از آن بداند.

۳۸ کدام "شاه شجاع"؟

هشتم:

## کاربرد واژه ی ساز

در برگه برگه ۳۹۴ آمده است:

کمانچه بر ابریشم ساز کش ز سوز دل خویش آواز کش

از یک سوی به همه ای نواخت افزارها ساز گفته می شود و از سوی دیگر ساز خود یک نواخت افزار است. در هرات به سرنا، ساز گویند و به بخشی از ایران و ترکیه به یکی از نواخت افزارهای تاری، ساز گفته می شود. نام بسیاری از سازها ویژه ای فرهنگها و کشورها می باشد. بیشینه ای از سازها در افغانستان نام هندی و در ایران نام پارسی یا عربی دارد. برای نمونه در افغانستان به کمانچه، غچک می گویند. این ویژگی نیز یکی از فنونهای روشن و آشکاری است، که نشان می دهد، بیشتر سروده های این دیوان نمی تواند از شاه شجاع درانی باشد.

در برگه ۵۳ این دیوان آمده است:

من نه تنها زار و نالانم ز عشق

بلکه قانون و نی و چنگ و رباب

در سرزمین افغانستان و فرهنگ افغانستانی نواخت افزار قانون، نه در گفتار به کار می رود و نه هم در نوشتار از آن یاد شده است. در افغانستان به جای قانون، سنتور می گویند. اگر این چکامه را شاه شجاع درانی می سرود، شاید می گفت: بلکه سنتور و نی و چنگ و رباب

۳۹ کدام "شاه شجاع"؟

و یا به جای (برگه ۴۹):

سرا پا همچو قانون چون ننالم در فراق تو  
که هر رگ در تن من هست چون تار رباب امشب  
شاید می سرود: سرا پا همچو سنتور چون ننالم در فراق تو ...  
در برگه ۳۹۴ دیوان آمده است:

کفی زن به دف ناخنی زن به تار  
که کار جهان است ناپایدار

در افغانستان دایره می گویند و تار را با شهباز فلزی می نوازند، مگر در ایران  
دف گفته می شود و تار هم با ناخن دست نواخته می شود. پس چنین  
چکامه ای نمی تواند از شاه شجاع درانی باشد.

در یکی از سروده های این دیوان (برگه ۳۹۴) آمده است:

مغنی به آهنگ صوت عراق  
بیفگن فغان اندرین نه رواق

صوت عراق در هنر خنیاگری ایران آشنا است، مگر در هنر نوازندگی  
افغانستان، به ویژه دو سه سده ای گذشته ناآشنا است.

در سروده ای دیگری (برگه ۳۹۹) آمده است:

مغنی ز یک نغمه ای ارغنون  
مرا سوی جانان بکن رهنمون

نخست کسی به افغانستان ارغنون نمی گوید. به جای ارغنون، در افغانستان  
آرگن می گویند، دو دیگر اگر نادرست نگفته باشم، آرگن یا ارغنون با نام و  
آوازه اش در میانه ای همین سده به افغانستان آمد.

۴۰ کدام "شاه شجاع"؟

نهم:

## کار برد واژه های گویشی

در این دیوان چندین بار گویش ایرانی به کار برده شده است، که این هم پشتیبانه ای خوبی برای پایداری گمانه ام می باشد (برگه ۵۱):

ز حسن ماه من هنگامه مجلس چنان گرم است  
که بر بام فلک تا صبح احسن احسن است امشب

در افغانستان به جای احسن احسن واژه های آفرین و شاد باش را به کار می برند و احسن احسن کسی به کار نمی برد.

واژه ای آری نه در افغانستان به کار برد دارد و نه هم می تواند از زبان شاه شجاع درانی دررفته باشد (برگه ۳۲۶):

آری بود رسم جهان گاهی چنین گاهی چنان  
هر چند من دیوانه ام از پرتو جانانه ام

واژه ای بی تمیزی هم مانند آری و احسن احسن در دانش نوشتار افغانستان به کار برده نشده است (برگه ۲۹۲):

نرگس بیاغ دعوی هم چشمی تو کرد  
حیران ز بی تمیزی این بی حیا شدیم

۴۱ کدام "شاه شجاع"؟

و چون واژه ای نیم ریشه ی هراتی - مشهدی دارد، در قندهار، پشاور و لودهیانه\* ناآشنا است (برگه ۳۳۱):

یکدم نیم بی یاد تو هر چند از ما غافلی  
مسکن نموده عشق تو پیوسته چون جان در بدن  
در برگه ی ۴۲۸ آمده است:

از بسکه هوات در سرم است

هر سو بروم به جستجویت

در دانش نوشتار ایران و به ویژه زبان گویشی، واژه های هوات، هوام، هوش و ... به کار می رود، مگر در افغانستان این واژه ها نه در گفتار و نه هم در نوشتار به این گونه به کار می رود. در افغانستان اگر کسی این واژه ها را به کار برد، می گوید و یا می نویسد: هوایت، هوایم، هوایش و ...  
در برگه ۷۶ آمده است:

قامت سرو تو تا جلوه نما گشته به باغ

قمری نیست که کوکو زن بالای تو نیست

واژه ی کو کو هم بیشتر به گویش مشهد نزدیک است و فاخته ها بیشتر در آنجا کوکو می زنند و نه در قندهار و پشاور و یا لودهیانه!  
پس واژه های احسن احسن، آری، بی تمیزی، نیم، هوات و کوکو نمی تواند از زبان شاه شجاع درانی که هیچگاه به ایران نبوده است، در رفته باشد!

---

\* لودهیانه استان مرزی هندوستان، پایگاه انگریز ها.

دهم:

## کاربرد نام منصور

در برگه ۱۹۱ آمده است:

هرکه بیزار شد از هستی موهومه خویش  
همچو منصور انالحق زده بر دار آمد

منصور حلاج\* یکی از دانشمندان و فرزانه های چيستایی (عرفانی) سده ای سوم خورشیدی است. منصور حلاج در سال ۲۴۴ خورشیدی زاده شد. منصور به دوازده سالگی قرآن را از یاد کرد و در پی شناخت آن از خانواده و مردم گوشه گرفت. او شاگرد سهل بن عبدالله تستری شد و با او به چله نشست. سپس از بهر پژوهش و آموزش به سوی بصره ره گشود. منصور حلاج در سال ۲۷۰ خورشیدی به مکه رفت و از آنجا به اهواز برگشت و به روشنگری و اندرز دادن مردم پرداخت. و چون منصور حلاج به گفته ای حافظ شیرازی: اسرار هویدا می کرد، با صوفیان درافتاد و خرقة ای صوفیانه از سر کشید و به خاک انداخت.\*\*

---

\* تار نمای فرهنگسرا

\*\* تار نمای فرهنگسرا

منصور حلاج از بهر پژوهش و اندرز پنج سال را در خراسان گزراند و سپس راه بغداد را در پیش گرفت. منصور حلاج برای بار دوم، مگر این بار با چهار سد پیرو به مکه رفت. این بار مسلمانان بر او بدگمان شدند.

منصور حلاج راه هندوستان در پیش گرفت، تا با پیروان مانی و بودا دیدار کند. او از هندوستان به کاروانیان اهوازی همراه شد و تا تورکان چین پیش رفت. سپس به بغداد برگشت و از آنجا برای سومین بار به مکه رفت. او پس به بغداد برگشت و به روشنگری و اندرز دادن بغدادیان پرداخت. در سال ۲۹۶ خورشیدی مردم بغداد بشوریدند. شورش مردم پایگاه خلیفه ای بغداد را به لرزه درآورد. منصور حلاج از بغداد به اهواز فرار کرد و سه سال در پناهگاه به سر برد. سرانجام مسلمانان او را یافتند و به بغداد بردند. خلیفه ای بغداد او را به زندان انداخت. پس از نه سال زندان، خلیفه، منصور حلاج را که به گفته ای شاه شجاع، از هستی موهومه خویش بیزار شده بود، در سال ۳۰۹ خورشیدی مانند مانی، مزدک، ابو مسلم خراسانی و ... با شمشیر تازی تکه پاره کرد.

نخست، منصور حلاج و داستانش در سده ای دوازدهم خورشیدی (هنگام فرمان روایی شاهان درانی) پدیده ای مرده و فراموش شده ای بود. دودیدگر، هرگاه خلیفه ای بغداد کسی را گناهکار می دانست و تنش را با شمشیر تکه پاره می کرد، کدام پیرو خلیفه می توانست از او نام ببرد؟ و به ویژه کسی مانند شاه شجاع درانی، که می خواست به فرمان روایی برسد.



سه دیگر، در نزد مسلمانان هستی آدمی، موهوم نیست! هستی آدمی در نزد کسی موهوم است، که دیدگاه پیدایش دینی را نپذیرد.

نه دانشمندان آن هنگام و نه هم خلیفه ای بغداد، توانایی پاسخ دادن به پرسش منصور حلاج را داشتند، که هستی چگونه پدیدار شده است و چون این هستی برای منصور حلاج پنداری بیش نبود و راه رسیدن به آمیغ آن هم برای منصور حلاج تاریک بود، هستی برایش موهوم بود و او از چنین پدیده ی بیزار بود. منصور حلاج در هر چیز گمانه (شک) داشت. و گمانه در آیین و کیش خلیفه ای بغداد ناروا بود.

چکامه سرایی که نام منصور حلاج را در چکامه اش ببرد، با منصور همنوا است. گمان نمی کنم که شاه شجاع درانی آشنایی به چیستای (عرفان) این چکامه داشته و همنوایی به منصور حلاج داشته بوده باشد.

یازدهم:

## کاربرد نام رادمردان باستان

در برگه ۵۲ آمده است:

کلاه خسروی بر سر بنه ای شاه شجاع الملک

که زیر سایه ای بال هما فرق من است امشب

در این دیوان چندین بار از رادمردان باستانی مانند جمشید و فریدون پیشدادی و خسرو، رستم، کیکاوس و کیکباد کیانی یاد شده است. رادمردان باستانی، پادشاهان و پهلوانان روشندل، خردمند، جوانمرد و دلاوری بودند، که پس از هزار ها سال هنوز هم جای شان در دل بسیاری تهی است. باستان تباران چکامه سرای، دیرند (دوران) باستان را با پایان فرمانروایی ساسانیان پایان می دهند. ایشان آغاز دیرند نوین را آغاز بدبختی، ویرانگری، بیابانگیری و پایان اندیشه ای نیک، گفتار نیک و کردار نیک میدانند (برگه ۸۸):

روشن دلان ز دهر نمودند انتقال

آینه و سکندر و جمشید و جام رفت

این چکامه سرای که از باستانیان می نویسد، شاه شجاع درانی نیست. این چکامه سرای، شاه شجاع دیگری است، از تبار باستانیان است. او باید همتبار جمشید و کیخسرو باشد.

۴۶ کدام "شاه شجاع"؟

شاه شجاع باستان تبار، آشتی آمیز می سراید، که روشندان برفتند و جایشان را تاریکدلان گرفتند. تنها فردوسی توسی است که درفش باستانیان را بر می فرزند و خشونت آمیز فریاد می زند (شاهنامه برگه ۹)

نهان گشت آیین فرزندگان

پراکنده شد کام دیوانگان

هنگامیکه چکامه سرای از پیشدادیان و کیانیان نام می برد، او آگاهانه دلبستگی اش را به باستانیان ورملای می سازد. هوش و روان او به سوی پدیده ای گم شده ای می باشد و دلش از بهر رسیدن به آن می تپد. شاه شجاع باستان تبار می خواهد دلتنگی و افسردگی اش را با شنیدن دیرند باستان به شادمانی دگرگون کند (برگه ۳۹۶):

مغنی بکش ناله ای زیر و بم

بیان کن ز حال فریدون و جم

کسی که بخواهد از دیرند باستان آگاه شود، باید با باستانیان همخون، نزدیک و همتبار باشد. گمان نمی کنم، که شاه شجاع درانی همتباری با شاهان باستانی داشته بوده باشد (برگه ۳۹۸):

مغنی ز ساز دف و بانگ نی

بیان کن ز احوال کاوس و کی

ز جمشید و اسکندر و کیکباد

ازان تاجداران عامی نژاد

نام بردن باستانیان در چکامه، به گونه ای آشکار کردن آرزوی درونی چکامه  
سرای به دیرند باستان می باشد (برگه ۴۳):

رستم دستان ز بیم عشق زار و عاجز است

آب می گردد ز بیمش زهره ای افراسیاب

این چکامه سرای باستان تبار خودش را به گونه ای با باستانیان نزدیک می  
انگارد، که گمان می کند، اگر جمشید و فریدون از دردش آگاه شوند، خون  
می گریند (برگه ۱۷۷):

ای شجاع الملک اگر از درد من آگاه شوند

خون صاف از چشم جمشید و فریدون می چکد

دوازدهم:

## کاربرد واژه ی خجند

در برگه ۸۱ آمده است:

لبت لعل بدخشان را خجل کرد  
رخت رشک نکویان خجند است

خجند\* یکی از شهرهای بزرگ تاجیکستان است. شهر خجند بر کرانه ای سیر رود (سیهون) و در آغاز دره ای فرغانه نهفته است. خجند شهری باستانی بوده و دارای دیوار پنجاه فرسنگی است، که در دیرند باستان، مرز میان پارس و توران بوده است. این شهر را کیخسرو بنیاد نهاده است. و از آنجاییکه خجند زیبا سرشت است، آن را اروس (عروس) شهرها گویند.

نام باستانی خجند خورکنته است. این نام از دو واژه ای خور (خورشید) و کنته (شهر) ساخته شده است.

---

\* تارنمای طبقه آنلاین

۴۹ کدام "شاه شجاع"؟

مردم خورکنته یا شهر خورشید به پدیده های باستانی ارزش ویژه ای می دهند، برای نمونه جشن باستانی نوروز برای این مردم بالاترین جشن می باشد. جشن های نوروزی در خجند دو هفته پیشتر از دیگر جای ها آغاز می شود. باستانی بودن این شهر و نام آن، همچنان ارزش ویژه ای به نوروز دادن، خرد را به یاد خرابات می اندازد.

در بخش خرابات خواهید دید، که خرابات هم از دو واژه ی خور (خورشید) و آبات (آباد) ساخته شده است. خرابات یا خور آبات یا خورشیدآباد برای باستانیان پرستشگاه خورشید بوده است. شاید که خجند در دیرند باستان، بزرگترین پرستشگاه خورشید بوده باشد.

باری، چکامه سرایی که رخ دلبرش را به رشک نیکویان خجند همانند بسازد، از خرد به دور است، که از تبار باستانیان نباشد.

سیزدهم:

## کاربرد واژه ی فرخ

شاه شجاع هم مانند حافظ شیرازی، چکامه ای برای فرخ سروده است. حافظ شیرازی به هوای روی فرخ می سراید و به یاد نرگس جادوی فرخ جام می سر می کشد و سر انجام هم میل دلش سوی فرخ می شود. مگر دل شاه شجاع از آغاز دیوانه ای جادوی فرخ می شود. شاه شجاع خودش را چون پرنده ای در بند فرخ می یابد و سرانجام فاخته آسا به آروزی رسیدن به گمشده اش می سراید (برگه ۱۱۹):

همی خواهم که گردم از پس هجر

ز بخت نیک هم زانوی فرخ

گویند که فرخ سردار ارتشی بوده که در زمان حافظ شیرازی می زیسته و با حافظ رفت و آمد داشته، گویا این سردار از حافظ خواسته بود، که به نامش چکامه ای بسرایید.

فرخ\* برابر نهاد رام است و رام مادر زمان و اصل زندگی است ... رام گوهر جدا ناپزیر از زندگی هر انسان خدا یا اصل ... فرخی هست.

از بهر این، زندگی فرخ ورجاوند است. فرخ خدای شادمانی است و آنگاه که اندوه سایه بگستراند و دل چکامه سرای به آرزوی شادمانی بتپد، به یاد فرخ می افتد.

۵۱ کدام "شاه شجاع"؟

حافظ شیراز:

دل من در هوای روی فرخ  
بود آشفته همچون موی فرخ  
بده ساقی شراب ارغوانی  
بیاد نرگس جادوی فرخ  
اگر میل دل هرکس به جایست  
بود میل دل من سوی فرخ  
شاه شجاع در برگه ۱۱۹ می سراید:

دل‌م دیوانه‌ای جادوی فرخ  
سرم شوریده‌ای گیسوی فرخ  
شده عمری که گردیدم اسیرش  
زدام و دانه‌ای آن روی فرخ  
چه باشد کز قفس یابم رهایی  
بسازم مسکن خود کوی فرخ  
همی خواهم که گردم از پس هجر  
ز بخت نیک هم زانوی فرخ

اگر شاه شجاع درانی چنین چکامه‌ای می سرود، شاید به جای فرخ، مکناتن (سرکرده‌ای انگریزها در نخستین لشکرکشی به افغانستان) می آورد، زیرا از کنش شاه شجاع درانی چنان بر می آید، که انگریزها برایش خدای شادمانی بودند و نه فرخ.

\* تارنمای فرهنگ‌شهر

۵۲ کدام "شاه شجاع"؟



چهاردهم:

## کاربرد واژه ی هما

در برگه ۱۵۲ آمده است:

در سایه زلف تو رسیدیم به دولت

تاج سر ما بال هما شد چه به جا شد

هما\* یا مرغ خوشبختی، پرنده ای بزرگی است، که به گمان باستانیان خوشبختی می آورد. باستانیان به این گمان بودند، که سایه ای هما بر سر هرکس بیافتد، خوشبخت می شود.

در خرابه های تخت جمشید دو پیکره ای سنگی هما پیدا شده، این نشان می دهد، که باستانیان به این مرغ ارزش ویژه ای می داده اند.

و چون هما مانند فرخ پدیده ای باستانی است و به باستانیان می پیوندد، نمی تواند تننامه ای چکامه ی شاه شجاع درانی باشد و یا سایه اش بر سر درانی بیافتد. و کسی که زیر سایه ای انگریز باشد، نیازی به سایه ای بال هما ندارد.

جایی هم که سراینده ای این دیوان نیازی به سایه بال هما ندارد، خودش را در زیر سایه ای دلبر و یا زیر سایه ای سرو دم بهشت زرتشت می یابد (برگه ۷۱):

کی خیال سایه بال هما دارد شجاع

بر سر او سایه آن قامت رعنا خوشست

\* تارنمای اندیشه های پارسی

۵۳ کدام "شاه شجاع"؟

پانزدهم:

## کاربرد واژه ی مهر

مهر\* ایزد باستانی ایرانیان پیش از زرتشت است. مهر، که آرش پیمان، نرم دلی، مردانگی و دوستی را می دهد، پروردگار همه خدایان باستانی است. خورشید نماد مهر است. خورشید از دو واژه ی خور (خدا) و شید (درخشان و جاوید) درست شده است، آرش خدای جاوید را می دهد. خدای جاوید در دیرند باستان پرستشگاه ایرانیان بوده است. (پیش از زرتشت ایرانیان دین چند خدایی داشتند، که ایزد همه مهر بود، این دین چندتا پرستی را زرتشت به دین یکتا پرستی دگرگون کرد).

آیین مهر بر پایه ای پرستش مهر (پروردگار همه خدایان) و خدای خورشید، دادگری، پیمان، نرم دلی و مردانگی پایه گذاری شد. چون شاه شجاع می دانست، که آیین مهر از جهان نوین گم شده است، در برگه ۱۴۵ سروده است:

شجاع از دهر دون پرور مجو مهر و وفاداری

که رسم مهر و آیین مروت از جهان گم شد

آنکه به آرزوی آیین مهر است، شاه شجاع درانی نیست، زیرا شاه شجاع درانی نه دادگر بود، نه با پیمان، نه نرم دل و نه هم مردانه وار!

---

\* تارنمای پرزین فوروم. کوم

شانزدهم:

## کاربرد واژه ی خرابات

خرابات\* از دو واژه ای خور و آبات ساخته شده است. خور همان خورشید یا خدای جاوید است و آبات، آباد و آبادی می باشد، در آبادی یا جایی که خورشید را می پرستیدند، پرستشگاه خورشید یا پرستشگاه خدای جاوید یا خرابات می گفتند. خورشید یا خدای جاوید نماینده ای مهر است و مهر پروردگار همه ای خدایان باستانی ایرانیان بود.

در واژه نامه ها خرابات را به میخانه و میکده برگردان کرده اند و به آن ریشه ای تازی خربه، خربات و خراب را داده اند. خرابات پیوندی به ویرانه ندارد. خرابات پرستشگاه خدای جاوید یا خورشید بوده است. ناگزیر در خرابات میگساری هم میشده، که میتوان خرابات را هم میکده و هم پرستشگاه نامید. از اینکه می گساران خود را ویران می کردند، به واژه ای خرابات پیوندی ندارد. در تک چکامه ای حافظ دیده می شود، که خرابات پرستشگاهی است، که او در آن روشنی خدا، پدیده ای تابان یا خورشید را می بیند.

حافظ شیرازی:

در خرابات مغان نور خدا می بینم

این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم

---

\* تارنمای خنجرگزاری کتاب ایران

یا: مقام اصلی ما گوشه خورآباد است

خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد

در نزد شاه شجاع خرابات هم پرستشگاه است و هم میکند. او از سه پرستشگاه نام می برد و از پیر خرابات راهنمایی می جوید (برگه ۹۰):

به سوی کعبه روم یا به دیر ترسایان

بگو به پیر خرابات تا چه ارشاد است

مگر راه را خودش بر می گزیند و می سراید (برگه ۵۸):

ز مسجد میروم سوی خرابات

که ساقی را می باقی به جام است

و هنگامی شاه شجاع به خرابات پا میگذارد، خودش را سردار رندان خرابات در می یابد و مستانه فریاد بر می آورد، که (برگه ۱۹۷):

درین دیر مغان پر خرابات

چو من رندی می آشامی ندارد

شاه شجاع درانی در کردار و رفتارش نشان داد، که به کدام پرستشگاه می رود. چنانکه در واقعات شاه شجاع درانی آمده است، او نمی توانست از سنی گری اش بگذرد و به سوی خرابات برود. شاه شجاع درانی گروهی از مردم را به نام میخوارگی سر از تن جدا کرد، پس خرد نمی پذیرد، که خودش رند می آشامی بوده باشد. و چون دیر ترسایان پرستشگاه آتش پرستان است، با شاه شجاع درانی بیگانه است. پس کسی که این چکامه ها را سروده است، رند خراباتی بوده است و نه شاه شجاع درانی سرسپرده ای انگریز ها.

۵۶ کدام "شاه شجاع"؟

هیدهم:

## کاربرد واژه ی مغ

در برگه ۲۱ آمده است: شجاع از لعل جانان جرعه می

من از پیرمغان دارم تمنا

در دانش نوشتار کهن، به زرتشتیان مغ (تارنمای اندیشه های پارسی) و به زرتشت، پیامبر زرتشتیان پیرمغان می گفتند. مغ آتش پرستی است، که پیشه ای روشن نگهداشتن آتش را در آتشکده دارد. مغ رندی است، که پیشه اش روشنگری است. در پارسی باستان به مغ، مگو یا مگوش، اوستایی ها مگو، آرامی ها مجوشا، یونانی ها ماگوس، در زبان لاتین مگوس، در زبان های اروپایی ماگیک، ماجیک و در زبان عربی مجوس می گویند.

شاه شجاع درانی چنان در کیش گرایی و انگریز زدگی فرو رفته بود، که همه چیز را از پیر انگریز تمنا می کرد و نه از پیرمغان!  
آنکه (برگه (۱۰۰) می سراید:

به جز ساغر ندارم آرزویی

سرم خاک در پیرمغان است

شاه شجاع درانی نیست، زیرا نه او می توانست به آرزوی ساغر باشد و نه هم با پیرمغان سر و کاری داشت. کسی که با زور انگریز، بهره جویی از سنیان و شکستن جام می سرخ کلاه ها به پادشاهی برسد، کی می سراید (برگه ۳۸):

بنده ای پیرمغانم از دل و جان ای شجاع

هست امید آنکه نوشم از کفش یک جام را

۵۷ کدام "شاه شجاع"؟

هژدهم:

## کاربرد واژه ی باده

زاهد به کعبه رفت و برهنه به بتکده

ما را به کوی باده فروشان مقام شد

شاه شجاع درانی هیچگاه نمی توانست به کوی باده فروشان جایگزیند، زیرا در واقعات شاه شجاع درانی\* آمده است، که ... سبب ظاهری در برهمی سلطنت شاه محمود همین بود که مردم قزلباش خمر خواری و بد کرداری و سب اصحاب و کار های ناصواب برملا می کردند ...

کسی که در افروختن آتش به جان شیعیان، ایشان را نه تنها بدکردار، که میخواره هم بداند، چگونه می تواند پای به کوی میفروشان بگذارد؟ شاه شجاع درانی که با انگریزها در زمینه سازی های شوریدن بر شیعیان و بدنامی شان به نام بدکاره و میخواره دست داشته باشد، نمی سراید (برگه ۱۰۹):

گه به عشق میکوشم گه شراب می نوشم

طعنه ام مزن زاهد موسم جوانی هاست

و یا در برگه ۳۱۰:

چه می نازی ای زاهد ز (به) تسبیح و نماز خود

بهشت و حور رضوان از تو و دیدار یار از من

---

\* برگه ۱۱ واقعات شاه شجاع

بهر روی، سخن بر سر اینست، که کسیکه می خواهد به پادشاهی برسد و  
بربادی پادشاهی شاه محمود درانی را در میخوارگی ببیند، هیچگاه نمی  
سراید (برگه ۲۳۳): بده ساقی شرابی تا کنم نوش

مگر گردد غم حالم فراموش

انگریزها که مردم پیشرفته ای بودند، از میخوارگی سخن نمی راندند و  
هیچگاه دستنشانده و خود فروخته های افغانی شان را از باده خواران بر نمی  
گزیدند، چه رسد به شجاع شاه درانی که سرسپرده و امید انگریزها بود.

تا سده های هفت و هشت هنوز کم و بیشی میخانه و میفروش در کوچه و  
پسکوچه های پارسیان دیده می شد، مگر در سده ای زیست شاه شجاع  
درانی سرزمین های ایران و افغانستان را ترک و تازیها از باده خواری و  
باده فروشی پاک کرده بودند. در سده های هفت و هشت زاهد و محتسب  
باده خواران را سرزنش می کردند و مینای می شان را می شکستند (برگه  
۳۵۹): شکستی محتسب مینای می را دل زار من شیدا شکستی

مگر در روزگار شاه شجاع درانی سخن از شکستن مینای می نبود، سخن از  
سنگسار بود. کسی هم دل و گرده آن را نداشت، که بسراید (برگه ۲۲۳):

روزیکه نیست باده ای گلگون به دست من

آن روز گویا نبود در شمار عمر

طعنه ی زاهد پدیده ای کهن سال تر از روزگار شاه شجاع درانی است.  
هنگامی که زاهد سرزنش می کرد، زردشتیان هنوز در پارس می زیستند.  
زردشتیان سرزنش زاهد را می شنیدند، به آتشکده ای شان می رفتند، باده  
ای شان را می نوشیدند و نام پارسی شان را نگه میداشتند و در برابر همه ی

۵۹ کدام "شاه شجاع"؟

این کنش ها باج و گزیت می پرداختند.

در برگه ۳۱۰ آمده است:

اگر سرشار و بد مستم مکن عیب من ای زاهد

اساس ظاهری از تو، شراب خوشگوار از من

اگر کسی در روزگار شاه شجاع درانی چنین چکامه ای می سرود، سرش را  
آخوند میر واعظ (دست نشانده ای انگریزها) از تن جدا می کرد. یا خود شاه  
شجاع درانی می گذاشت که سنیان سنگسارش کنند.

شاه شجاع درانی در تاخت و تازش به جان می گساران روشن ساخت، که  
اگر او در سرودن چکامه هم شایستگی می داشت، نمی توانست بسراید  
(برگه ۱۴۷): **دمی که ساقی من باده را به جام کند**

**به نیم جرعه کار من تمام کند**

زیرا نخست مردمی که هزاران سر را به نام میخواره از تن جدا کرده بودند،  
پیش از همه سر خودش را بر سر نیزه می کردند. دودیدگر انگریزها نمی  
توانستند از او بهره ای ببرند.

در چکامه ای زیر سخن از گلستان است، که در آن میگساران تشنه لب  
چشمبراه باده ریزان لم داده اند (برگه ۳۱۱):

**کباب گشتم ز بی شرابی کجاست ساقی که در گلستان**

**به گردش آرد پیاله ای می خبر بگیرد ز می پرستان**

نمیدانم که این گلستان در کجا و در چه هنگامی بوده است؟ چون پادشاهی  
شاه شجاع درانی چنان کوتاه و پر آشوب بود، که جای و گنجایش تشنه  
لبان می گسار را نداشت. تپه های پشاور و دربار انگریزها هم نه جای باده  
گساری بود و نه هم نهادی برای تشنه لبان درست شده بود.

۶۰ کدام "شاه شجاع"؟



نوزدهم:

## کاربرد واژه ی نجف

در برگه ۴۱۱ آمده است: حقه را سر بسته دیدم همچو سر نو کشف  
در میانش چیده گوهر های چون دُر نجف  
نجف\* نام شهری در عراق است. آرامگاه علی، نخستین پیشوای شیعیان در  
نجف است.

دُر نجف سنگ سفیدی است، که در میان آن رشته های سیاهی به چشم  
می خورد. از دیدگاه شیعیان، گویا آن رشته ها موی سیاه علی است.  
این چکامه از کسی می تواند باشد، که نخست سنی نباشد، دو دیگر شمشیر  
در برابر پیروان دُر نجف در نیآورده باشد. از شاه شجاع درانی که بر پیروان  
علی تاخت و ایشان را بدکردار و میخواره دانست، به دور است که دُر نجف را  
به چکامه اش بیاورد.

---

\* لغت نامه دهخدا

۶۱ کدام "شاه شجاع"؟

بیستم:

## کاربرد واژه ی کربلا

در برگه ۲۳۲ آمده است:

جان داده اند بهر تو عشاق تشنه لب

زین کشتگان بادیه ای کربلا بپرس

کربلا\* نام شهری در سرزمین عراق است. آرامگاه پیشوای سوم شیعیان در این شهر است.

در سال ۵۹ خورشیدی در این شهر جنگ خونینی میان سپاه حسین پسر علی (شیعیان) و سپاه یزید پسر معاویه (سنییان) درگرفت، که به کشته شدن حسین و یارانش انجامید. از اینرو این شهر و این رخداد برای شیعیان ورجاوند و ارزشمند است. به گفته ای مولانا جلال الدین رومی:

نالہ و نوحہ کنند اندر بکا

شیعه عاشورا برای کربلا

و نه شاه شجاع سنی! در دیوان شاه شجاع چهار بار از کربلا یاد شده است. سراینده ای این چکامه ها می تواند پیوندی به کربلا و رخداد کربلا داشته باشد، مگر شاه شجاع درانی نمی تواند به آن پیوندی داشته باشد، زیرا نخست خودش از شوریدن سنییان بر شیعیان بهره های بسیاری برده است.

\* تار نمای کربلا عرش خدا

۶۲ کدام "شاه شجاع"؟

دو دیگر از تننامه ی نامه ای سردار جانخان درانی و واقعات شاه شجاع درانی چنان بر می آید، که درانی ها نه با شیعیان پیوند خوبی داشتند و نه هم به پدیده های ورجاوند شیعیان ارزش می دادند. سه دیگر در بخش پنج تایی ها (مخمسات) خواهید دید، که صفوی ها چه پیوندی با سنیان و به ویژه خاندان های قندهاری (درانی و ...) داشتند.

این پدیده ها آشکار می سازد، که چکامه های کربلا نمی تواند از شاه شجاع درانی باشد. در برگه ۲۲۶ آمده است:

۱

آن دلبر من کجا است امروز  
پنهان ز نظر چرا است امروز  
دل گشت شکسته از فراقش  
چون بلبل بی نوا است امروز  
من غیر او هر طرف که بینم  
اندر نظرم بلا است امروز  
صد کشته به هر طرف فتاده  
این دشت چو کربلا است امروز  
گویا به سرم قیامت آمد  
کان یار ز من جدا است امروز  
هر چند شجاع پادشاه است  
بر درگه تو گدا است امروز

۶۳ کدام "شاه شجاع"؟

در برگه ۲۳۲ آمده است:

ای پادشاه حسن ز حال گدا بپرس  
 آخر ز دلفگاری این مبتلا بپرس  
 ای غنچه ی مراد چو خندان شدی به باغ  
 از بلبلان خسته دل و بینوا بپرس  
 آگه اگر چه از دل پر خون من نه ای  
 یک شمه ای برای خدا از حنا بپرس  
 جان داده اند بهر تو عشاق تشنه لب  
 زین کشتگان بادیه ی کربلا بپرس  
 احوال پرسی دل غمگین نمی کنی  
 رنجور عشق را ز برای خدا بپرس  
 در بحر غم دل من غمدیده می تپد  
 ای آشنا ز حال دل آشنا بپرس  
 در مشرب تو پیشه ی جور و جفا بود  
 (از) شه شجاع شیوه ی مهر و وفا بپرس

در برگه ۴۳۷ آمده است:

شب که به خانه ام رسید آن بت مست مه لقا  
کرد به پا ز غنچ و ناز محشر فتنه و بلا  
گه به کرشمه سر برید گاه به عشوه و ادا  
کشت هزار عشقباز چون شهدای کربلا

در برگه ۸۴ برای بار چهارم آمده است:

گر به سویت نامه ی مهر و وفا خواهم نوشت  
در قفایش قصه ی جور و جفا خواهم نوشت  
در نوردیدم قلم کاین قصه ی درد فراق  
تا کجا شرحش بگویم تا کجا خواهم نوشت  
شکوه ی بیدادت ای بیدادگر از حد گزشت  
این شکایت های بیحد جا به جا باید نوشت  
شیشه ی امید من از سنگ نومیدی شکست  
وز امید و ناامیدی ها چها خواهم نوشت  
از زبان صد هزاران خامه ها و نامه ها  
دفتر غم ز ابتدا تا انتها خواهم نوشت  
کشته گردیدم ز غم لب تشنه در دشت فراق  
نام خود در کشتگان کربلا خواهم نوشت  
گر بمانم زنده از دست فراقش شه شجاع  
این شکایت نامه از سر تا به پا خواهم نوشت

بیست و یکم:

## گزشتن از دین

در برگه ۵۸ آمده است:

ز مسجد می روم سوی خرابات  
که ساقی را می باقی به جام است

یا در برگه ۲۴۲:

دگر به صومعه و کعبه اش نباشد کار  
مرید پیر مغان گشته است شاه شجاع

خرد هیچگاه نمی پذیرد، که یک سنی تندرو مانند شاه شجاع درانی دست از مسجد برکشد و دمی به خرابات بیاندیشد و یا به گمان آفتاب پرستی بیافتد. و یا از بهر چشم مست دلدار از مسجد و دیر بگذرد و بسراید (برگه ۱۰۳):

سرفرو نارم به مسجد، دل نمی بندم به دیر  
گردش چشم خمارینت مرا دیوانه ساخت

شاید شاه شجاع درانی می توانست به یکی از کیش های سنی یا شیعه پناه ببرد و دیگری را در چکامه اش بکوبد، مگر آیا می توانست با دین خویش چنین برخورد کند و بگوید، که به مسجد سرفرو نمی آورم؟ باز در سرزمین که به فرمان یک آخوند سنی (میر واعظ)، کابل به خاک و خون کشیده شود و پادشاه تختش را رها کند، خرد می پذیرد که کسی مانند شاه شجاع درانی، که بخواهد به پادشاهی برسد، بسراید (برگه ۲۸۶):

۶۶ کدام "شاه شجاع"؟

رفت آن عهد که در کعبه مجاور بودم  
حاليا بر در میخانه نشستم چه کنم  
گفته بودم که کنم توبه من از شاهد و می  
باز چون ساغر می داد به دستم چه کنم

کسی که بر میخوارگی خویش پافشاری کند، از کعبه روی بگرداند، خودش را رند بداند و آزادانه در برابر دین فرمانروا بایستد و فریاد زند، که (برگه ۲۵۳):

شیدا و رند و عاشقم، شیخ ریایی نیستم  
تسبیح بگرفته به کف، قانون شیطان در بغل

چگونه می تواند مردم را گول بزند و به پادشاهی برسد؟  
هیچگاه شاه شجاع درانی نمی پرسید، که (برگه ۹۰):

به سوی کعبه روم یا به دیر ترسایان  
بگو به پیر خرابات تا چه ارشاد است

چون او می دانست و آگاه بود، که سنی گری برایش بهترین جنگ افزار و ساده ترین شیوه ای بازی دادن مردم بود. و باز اگر پرسشی هم در میان می بود، از انگریزها یا آخوند میر واعظ می پرسید و نه از پیر خرابات! گذشته از آن، کسی که دین و دلش را به ترک ترسایی بدهد، می تواند شیرازی باشد، چون ترک ترسایی در شیراز بود و باش داشت و نه در زادگاه شاه شجاع درانی. این پدیده در زادگاه شاه شجاع درانی نا آشنا بود:

از پی غارت دین و دل من  
ترک ترسا پسری می آید

۶۷ کدام "شاه شجاع"؟

بیست و دوم:

## کاربرد نام ایران

در برگه ۲۰۹ آمده است:

ز جور زلف و ابرویش نخواهد رست هند و چین  
به شمشیر ادا تسخیر ایران کرده می آید

درون مایه ای این چکامه روشن می سازد، که دلدار در ایران می زیید، بت  
یغمایی یا دلبر، که هند و چین را در بند کشیده است، به سوی دلدار می  
تازد، تا او را از آن خویش بسازد. اگر این چکامه را شاه شجاع درانی سروده  
باشد، نمیدانم چرا دلبرش به شمشیر ادا به گرفتن ایران بتازد؟

در برگه ۲۰۹ آمده است:

بت غارتگر جان باز جولان کرده می آید  
به جادوی نگه تاراج ایمان کرده می آید



نگه تیر و ادا خنجر کرشمه تیغ مردم کش  
به قتل عشقبازان وه چه سامان کرده می آید  
رخش گلزار و چشمش نرگس است و زلف چون سنبل  
سرا پا صورت خود را گلستان کرده می آید  
ز جور زلف و ابرویش نخواهد رست هند و چین  
به شمشیر ادا تسخیر ایران کرده می آید  
فسون نرگش یک خانه ی آباد نگزارد  
جهانی از ادا و ناز ویران کرده می آید  
سهی سرو سرافرازی که دامن می کشد از من  
به صد ناز و ادا سویم خرامان کرده می آید  
به روز عید نبود حاجتش قربانی دیگر  
هزاران عاشق دلخسته قربان کرده می آید  
مبارک باد ای شاه شجاع امروز بر فرقت  
همای بخت و دولت بال فرمان کرده می آید

بیست و سوم:

## کاربرد نام شیراز

در این دیوان چهار بار از شیراز یاد شده است. در این چکامه ها هم مانند چکامه ای ایران، بود و باش دلدار در ایران است. چکامه سرای در برگه ۲۵ می سراید:

از لعل نوشین تو من نوشم اگر یک جرعه ای

برهم ز بد مستی زخم میخانه ی شیراز را

سراینده ای که در میخانه ای شیراز می گساری دارد، به دلبر می گوید، که اگر از لبان سرخ نوشینش بوسه ای بگیرد، میخانه ای شیراز را برهم می زند. اگر شاه شجاع درانی سر از گور بدر آرد و به این چکامه ها بنگرد، فریاد برخواهد آورد، که دست از سرم بردارید، من چکامه سرای نبوده ام! خرد کی می پذیرد، که شاه شجاع درانی میخانه ای شهری را برهم زند، که آن را ندیده و نمی شناسد؟

۷۰ کدام "شاه شجاع"؟

در برگه ۲۵ آمده است:

از ناز تا افراختی آن قامت طناز را  
 کردی خجل در بوستان هر سرو سرافراز را  
 چشمان مستت بر جگر ناوک ز مژگان می زنند  
 از خون مردم منع کن ترکان تیر انداز را  
 هر چند پنهان میروی هر شب به بزم مدعی  
 چشم خمارینت ولی افشا نمود این راز را  
 از غمزه ای خونریز تو افتاده شوری در جهان  
 از بسکه ناز آموختی آن نرگس غماز را  
 از لعل نوشین تو من نوشم اگر یک جرعه ای  
 برهم ز بد مستی زخم میخانه ای شیراز را  
 جبریل گردد صید او افتد ملک در قید او  
 بکشاید از شهباز من بال و پر و پرواز را  
 گاهی ز چشم مرحمت بر شه شجاع افکن نظر  
 بگزار از بهر خدا آن سرکشی و ناز را

در برگه ۱۶۵ آمده است:

شب که آن سلطان خوبان بر سریر ناز بود  
 دیده ام بر روی او چون چشم نرگس باز بود  
 ترک چشمش مست بود از ساغر عیش و نشاط  
 مرغ دل بهر کبابش گرم در پرواز بود  
 بسکه بزمش گرم بود از نغمه چنگ و رباب  
 زین تماشا تا سحر گه چشم گردون باز بود  
 ترک چشمش آگهی از حال مخموران نداشت  
 مست و لایعقل ز جام باده ای شیراز بود  
 از جمال روی آن مه بود روشن انجمن  
 در حریم محفلش مهتاب پا انداز بود  
 مرغ دل می شد از چشم فسون سازش خلاص  
 نوک مژگان کجش چون چنگل شهباز بود  
 دل پی آن دلربا رفت و مرا تنها گذاشت  
 در شب غم همراهی من مونس و دمساز بود  
 خوبرویان جهان را سربه سر دیدم شجاع  
 دلربایی مهوش من از همه ممتاز بود

ز بس ترکان تیر انداز داری  
 بهر سو پختگان ناز داری  
 ز سر تا پا به قربان تو کردم  
 که سر تا پا ادا و ناز داری  
 علاج دل بکن زان لعل نوشین  
 که زیر لب دم اعجاز داری  
 در آن لب ها قند قند هار است  
 می گلگون به از شیراز داری  
 به ابرو می دهد تعلیم چشمت  
 پی قلم عجب غماز داری  
 ازان شد آشکارا سر عشقم  
 که غیر من بسی دمساز داری  
 نه من تنها به عشقت مبتلایم  
 هزاران همچو من جانباز داری  
 دل از چنگال چشمت کی توان برد  
 مژه چون چنگل شهباز داری  
 شجاع الملک در جمع نکویان  
 عجایب دلبر ممتاز داری

در برگه ۴۳۰ آمده است:

ای سرور دلبران طنناز  
 هستی به جمال خویش ممتاز  
 با خسته دلان درد عشقت  
 تا چند کنی کرشمه و ناز  
 شیرینی این لب و دهانت  
 بردست گرو ز قند شیراز  
 با این همه خوبی و لطافت  
 با غیر چرا شدی تو دمساز  
 دلتنگ شدم از اینکه هرگز  
 کس نیست مرا چو مهرم راز  
 هرگز نرسد به گوش هوش  
 هر چند چو نی برآرم آواز  
 وصلت چو نمی شود میسر  
 دست من و دامانت به محشر

# پنج تایی ها

(مخمسات)

از برگه ی ۴۰۲ تا برگه ی ۴۱۹ چکامه ای زیر نام پنج تایی ها آمده است. بخش یکم، که دارای شش تا پنج تایی است، چکامه سرای سروده ای خیالی بخارای\*، ای تیر غمت را دل عشاق نشانه ... به وام گرفته و در چهار چوب آن چکامه ای سروده است، که با نام خیالی پایان می یابد:

تقصیر خیالی به امید کرم توست

زیرا که گنه را به ازین نیست بهانه

و به همین گونه، شیش پنج تایی دوم از صایب تبریزی\*\*:

صایب از اندیشه ی آن زلف و کاکل درگزر

فکر چون بسیار در سر ماند سودا می شود

نه پنج تایی سومی از مشتاق اصفهانی\*\*\*:

زد رقم چون کلک مشتاق این غزل مطرب نواخت

.....

---

\* خیالی بخارایی چکامه سرای سده ای نهم خورشیدی است و شیخ بهایی هم با وام گرفتن از خیالی بخارایی چنین چکامه ی دارد.

\*\* صایب تبریزی (۸۹۹ خورشیدی تا ۹۸۶ خورشیدی) در اصفهان زاده شد. یکی از چکامه سرایان دربار صفویان می باشد. مثنوی صایب تبریزی (قندهار نامه) پیرامون جنگ های صفویان و پیروزی بر قندهار است.

\*\*\* مشتاق اصفهانی (۹۹۹ خورشیدی تا ۱۰۶۹ خورشیدی) مشتاق در اصفهان زاده و در همانجا در گذشت. مشتاق به شیوه ای عراقی می سرود. او از چکامه سرایان دربار نادر افشار است.

۷۵ کدام "شاه شجاع"؟

هشت پنج تایی چهارمی از مولانا جلال الدین بلخی:  
دل از اغیار خالی کن بیا ای مولوی رومی  
نظر بر غیر ما مفرغن چو قصد روی ما داری  
پانزده پنج تایی پنجمی به نام شاه شجاع\* پایان می یابد:  
خسته و مهجور با زار و ضعیف و ناتوان  
یا شجاع واله و دلداده ی شیدا است این  
چهار پنج تایی شیشمی از محتشم کاشانی\*\*:  
نهادم محتشم بنیاد صبر اما ندانستم  
که تا او خواهد آمد هجر خواهد کند بنیادم  
پنج پنج تایی هفتمی از کلیم کاشانی\*\*\*:  
کلیم احوال دل از ما چه می پرسى نمیدانی  
چه باشد حال مخموری کزو ساقی به جان رنجد

---

\* نویسنده ی دیوان!

\*\* محتشم کاشانی (۹۳۰ خورشیدی تا ۹۹۶ خورشیدی) از چکامه سرایان دربار خاندان صفوی است. چکامه اش بیشتر پیرامون پیشوایان کیش شیعیان می باشد.  
\*\*\* کلیم کاشانی (۹۶۹ خورشیدی تا ۱۰۲۹ خورشیدی) در کاشان زاده و در هند درگذشت. کلیم کاشانی در هنگام فرمانروایی جهانگیر به هند رفت. او نیز یکی از چکامه سرایان دربار خاندان صفوی بود.

۷۶ کدام "شاه شجاع"؟



پنج پنج تایی هشتمی از وحشی بافقی\*:  
با کسی وحشی نگاهت یکسر مو رام نیست  
چرخ گویا از رمیدن ساخت آهوی ترا

هشت پنج تایی نهمی از جلال الدین بلخی:  
شمس تبریزی بکوش از جان و دل  
بسته در فتراک آنجا ما نه ایم

و شیش پنج تایی پایانی را از نظیری نیشاپوری\*\* به وام گرفته و در چهار  
چوب آن چکامه ای سروده است، که با نام نظیری پایان می یابد:  
اگر پرسند احوال نظیری را بگویدش  
که در دامست آن مرغی که دوش از آشیان گم شد

---

\* وحشی بافقی (۸۳۸ خورشیدی تا ۸۹۰ خورشیدی) در شهر بافق ایران زاده و در شهر یزد درگذشت. وحشی در هنگام فرمانروایی تهماسب و شاه اسماعیل دوم صفوی می زیست.  
\*\* نظیری نیشاپوری\* (۸۴۹ خورشیدی تا ۹۲۰ خورشیدی) در نیشاپور زاده و در شهر آگره هندوستان درگذشت. نظیری از چکامه سرایان دربار جهانگیر تیموری بود.

# درانی ها و ایران

لشکر کشی های دو سونه ای لشکرکشان ایرانی و افغانی، که همیشه افزار دست بیگانگان بوده اند، پیوند میان مردمان این دو سرزمین را به گونه ای آلوده ساخته بود، که مردمان این کشور ها همدیگر را به نام دشمن می شناختند و در تاخت و تاز ها، بدترین و دردناک ترین کنش ها را بر همدیگر روا می داشتند.

بسیار پیش نمی روم و به شاهان تازی و ترک کاری ندارم. چون سخن بر سر شاه شجاع درانی است و در بخش پنج تایی های این دیوان، نمونه های از چکامه سرایان دربار صفویان آمده است، از تاخت و تاز خاندان صفوی می آغازم.

پیشوایان صفویان\* درویش بودند و چون کلاه های سرخ راه دار می پوشیدند، به ایشان سر سرخ یا کلاه سرخ (قزلباش) می گفتند. کلاه های ایشان دارای دوازده راه بود و نشانه ای دوازده پیشوای شیعیان را وانمود می کرد. وارونه ای سنیان، کلاه سرخ ها، ریش های شان را می تراشیدند و بروت های کلفت نگهمیداشتند.

در پایان سده ای نهم سرخ کلاه ها به تاخت و تاز آغازیدند. در این تاخت و تاز ها شیخ حیدر صفوی در سال ۸۶۷ خورشیدی کشته شد. پیروان شیخ حیدر با پسر یک ساله اش، اسماعیل صفوی به گیلان، که شیخ نشین شیعه بود، فرار کردند. در سال ۸۷۸ خورشیدی، هنگامیکه اسماعیل دوازده ساله بیش نداشت، با سرخ کلاه ها به لشکر کشی پرداخت و در پانزده سالگی

\*.تاریخ ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، برگه ۲۴۶ و ۲۴۷

خودش را شاهنشاه خواند و تا سال ۸۸۹ خورشیدی سرتاسر ایران کنونی، عراق، ارمنستان، کردستان، سیستان و خراسان را زیر فرمانروایی اش درآورد. در تاریخ ایران\* آمده است: اسماعیل (صفوی) نخستین بار در تبریز ضمن خطبه ای پیروی ایران را از آیین شیعه دوازده امامی اعلام داشت و آشکارا سه خلیفه ای نخستین صدر اسلام را لعنت کرد ... آیین شیعه امامی که کیش دستگاه حکومت بود بایستی اجباراً به وسیله کلیه مسلمانان تابع پذیرفته می شد. ... مسیحیان و یهودیان آزاد بودند و می توانستند به ایمان خود پا بر جا باشند.

شاه اسماعیل صفوی چندین بار به قندهار لشکر کشید، مگر از دست بابری های هند شکست خورد. استان قندهار سال های به درازی میدان کشمکش میان صفویان و بابری های هند بود. این استان گاه به دست صفویان و گاه به دست بابری ها بود. تهماسب صفوی پسر و جانشین شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۵ خ قندهار را زیر فرمانش درآورد.\*\* پس از چندی دوباره بابری ها بر این استان چیره شدند. در سال ۹۲۳ خورشیدی قندهار دوباره میدان تاخت و تاز تهماسب صفوی شد. و چون بابری ها دوباره استان قندهار را زیر فرمان خود درآوردند، تهماسب صفوی آرام نماند و به لشکر کشی و تاخت و تاز آغازید. او در سال ۹۳۵ خ قندهار را برای بار سوم زیر فرمانش آورد. چند سالی جهانگیر بابری بر قندهار فرمان راند، مگر شاه عباس صفوی در سال ۹۹۹ خ به قندهار تاخت. پس از مرگ شاه عباس صفوی، قندهار به دست ازبک ها افتاد. در سال ۱۰۲۷ خ شاه عباس دوم قندهار را زیر فرمانش آورد.

---

\* تاریخ ایران، ترجمه ک. کشاورزی، برگه ۲۴۸

\*\* تاریخ غبار برگه ۲۸۸ تا ۳۰۸

باری، در کنار جنگ های چندین ماهه و لشکر کشی های پی در پی در قندهار، که چیزی بی از بدبختی بر مردم این استان نبود، صفویان با کشتار گروهی و تاراج، ایستادگی مردم قندهار را فرو نشانند و بدترین روزگار بر سر ایشان آوردند.

از بهر این، هرکس می توانست با خاندان صفوی پیوند خوبی داشته باشد، مگر قندهاری ها دشمنان سوگند خورده ای صفویان بودند.

این دشمنی به جای کشید، که محمود افغان در سال ۱۱۰۰ خورشیدی بر پا خاست و پسین ترین فرمانروای خاندان صفوی را خانه نشین کرد.

نادر افشار با کومک تهماسب دوم صفوی بر افغان ها تاخت. شاه افغان پیش از فرار از اصفهان شاه حسین صفوی را کشت و اصفهان را تاراج کرد\*.

نادر افشار از پای ننشست و پی در پی لشکر کشید. او در میان سال های ۱۱۰۵ و ۱۱۰۸ خورشیدی هرات را زیر فرمانروایی اش آورد و دوباره به دست ابدالی ها داد و چون ابدالی ها از فرمانش سرپیچیدند و با هوتکیان هم پیمان شدند، نادر افشار دوباره به هرات تاخت و به فرمانروایی ابدالیان پایان داد و ایشان را با خود به ایران برد. او در این تاخت و تاز ها سرتاسر خراسان را زیر فرمانش آورد.\*\*

نادر افشار در سال ۱۱۱۵ خورشیدی تهماسب دوم را برکنار کرد و خود را شاه خواند. او در سال ۱۱۱۷ خورشیدی بر قندهار تاخت و به فرمانروایی غلجاییان پایان داد. و چون هوای هندوستان بر سرش زد، کوشید که دل ابدالی های سرکوب شده را به دست بیاورد، تا از ایشان در لشکر کشی اش

---

\* تاریخ ایران برگه ۲۸۴ تا ۲۸۸

\*\* صدیق فرهنگ برگه ۹۲

به هندوستان بهره ببرد. نادر افشار خانواده های ابدالی که از قندهار بیرون رانده شده بودند، به قندهار برگرداند و زمین های غلجاییان را به ایشان داد. در هرات هم زمین های خوب را برای شان بخشید. در برابر این بخشش بایستی ابدالی ها به نادر افشار سرباز می دادند. به اینگونه نادر افشار یک دسته سرباز شش هزاری از ابدالی ها گردآورد.

سرانجام نادرافشار با لشکر ایرانی و ابدالی و توپ های پیشرفته انگریزی به هند تاخت و آنجا را نیز زیر فرمانش درآورد.\*

پس از کشته شدن نادر افشار سربازان افغانش، که بیشتر ابدالی ها بودند، به قندهار برگشتند و فرمانروایی ابدالیان را در آنجا پایگزاری کردند و احمد خان ابدالی را پادشاه خواندند.

باری، برای اینکه پیوند درانی ها با ایران آن هنگام روشن تر گردد، نامه ای یکی از سرلشکران درانی را که برخورد ایشان را در برابر سرخ کلاه ها یا شیعیان نشان می دهد، می نگارم.

سردار جانخان درانی سرلشکر درانی در پشاور به سردار اعلم خان درانی در کابل چنین می نویسد\*\*:

... افواهاات کاذبین و منافقین و مردمانی که مذهب ناممهدب ... دارند و کشمیری های دزد باطن ابلیس سرشت و آدم روی از سال ها از راه مخادعت و خیانت و شر اندازی ... لقمه ی ناپاک حاصل کرده اند به نام غلام و غلام خانه و کنیز و داده و دایه به خدمت سرکار ... موقع یافته اند، حالا روز غلامی و شاطری و چتر برداری و چلمداری و مجالس طی کرده می

\* صدیق فرهنگ برگه ۹۳ ۹۷

\*\* صدیق فرهنگ برگه ۱۵۸

خواهند از اخوان و اعیان سلطنت باشند و احسانی که پدر بزرگوار شما و ما در باره آن مردمان ناپاک کرده ایم، همه را در این حال فراموش کرده اند ... باید علی التعجیل از روی وابستگی بنی اعمامی تعظیم بلانهایات ... ما را به حضرت شاهنشاه ... به این مطلب ثقه بجا آرند که احادیث تحریک اعدا موثر ... افتاده مزاج وهاج اشرف را به تهمتی چند که سماع حضرت ... رسانیده اند سر و سرکرده ی ایشان مانند قاضی القضاة پلید و ابلیس سیرت و چند ملعون دیگر قزلباش و کشمیری ... از این کمینه درگاه ... مضطرب و متوهش و منحرف ساخته اند ... باید چنین به عرض برساند جسمی که پرورده احسان پادشاه ... باشد ... و در یک آب و خاک قندهار به نام قوم و عزیز همدیگر عمرگزرانیده باشد ... و پیوند استخوان داشته باشد، هیچگاه و در هیچ خدمت کمی و کوتاهی نخواهد کرد.

به گفته احمد کسروی (برگه ۱۷) دشمنی شیعیان و سنیان به جای کشیده بود، که شیعیان پستان های زنان سنی را می بریدند و این زنان بینوا در کوچه های آذربایجان برای برانگیختن ترحم صاحبان مال، با نشان دادن سینه بریده خود به گدایی مشغول بودند.

از نامه ای سرلشکر احمد شاه درانی به سردار علم خان درانی و آشوب در برابر شیعیان و کشتار گروهی ایشان در کابل، به پیشتازی شاه شجاع درانی و دشمنی شاه شجاع درانی با شیعیان و گفته ای کسروی می توان به میانه ای خاندان درانی با شیعیان و به ویژه دربار و درباریان صفوی پی برد و همچنان آگاه شد، که شاه شجاع درانی، اگر که چکامه هم می سرود، هیچگاه نام صفویان و چکامه سرایان دربار ایشان و شیعیان را در چکامه اش نمی برد!

۸۲ کدام "شاه شجاع"؟

# قندهار

در این دیوان دو بار نام قندهار آمده است، یکبار چکامه سرای در برگه ۹۸ می سراید:

همتای خوبی تو یکی هم ز دلبران  
در شهر قندهار و به ملک هرات نیست

در این چکامه آوردن نام هرات تنها از بهر نگهداری وزن و برابری سرواده و پسوند با حیات، ممات، ثبات، دوات و ... می باشد. چون استان هرات (و قندهار) در دانش نوشتار پارسی، تهی از ترک یغمایی (سرو روان) است. آوردن شهر قندهار در این چکامه، نخست وزن چکامه را برهم می زند. دودیدگر چکامه سرای از هر جای دیگری می تواند باشد، مگر نه خودش و نه هم دلبر و دلدارش از قندهار و هرات است. در این چکامه از سه جایگاه نام برده می شود، که یکی اینجا و دو تا آنجا (هرات و قندهار) می باشد: همتایی خوب تو نه در آنجا (قندهار) و نه در آنجا (هرات) است. در چکامه ای دومی نام قندهار و شیراز با هم آمده است (برگه ۳۶۹):

در آن لب ها که قند قندهار است  
می گلگون به از شیراز داری

در دانش نوشتار پارسی از باده ای شیراز، میخانه ای شیراز، ترک شیراز و می گلگون شیراز بسیار سخن رفته است، مگر قند قندهار پدیده ای تازه و نوی است. چکامه سرایان بسیاری از قند شیراز و قند مصر در چکامه هایشان یاد کرده اند و لب خوبرویان مصری و ترک شیرازی را به شربنی قند همانند ساخته اند، مگر نمیدانم که کدام پدیده ای قندهاری به قند مانند است، که چکامه سرای، آن را به قند قندهار همانند بسازد!

هنگامی به جامانده ای باستانیان ایرانی، سخن شربنی پارسی را به هندوستان می برند و می گسترانند، حافظ شیرازی می سراید:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند

زین قند پارسی که به بنگاله می رود

چکامه های هم که در آن از قندهار یاد شده است، نمی تواند از آن شاه شجاع درانی باشد، زیرا کسی که این چکامه ها را سروده است، می گلگون شیراز را چشیده و می شناخته است. از بهر این، لب دلبرش را خوش نوش تر از می می یابد. اگر شاه شجاع درانی لبی هم با باده تر می کرد، با باده ای لندن ساده و آسانتر بود. شاه شجاع درانی به باده ای شیراز دست رسی نداشت، که بنوشد و از آن یاد کند. اگر شاه شجاع درانی چکامه سرای می بود و چکامه ای می سرود، شاید می گفت: می گلگون به از لندن داری!



در برگه ۳۶۹ آمده است:

ز بس ترکان تیر انداز داری  
 بهر سو پختگان ناز داری  
 ز سر تا پا به قربان تو گردهم  
 که سر تا پا ادا و ناز داری  
 علاج دل بکن زان لعل نوشین  
 که زیر لب دم اعجاز داری  
 در آن لب ها که قند قندهار است  
 می گلگون به از شیراز داری  
 بابر و میدهد تعلیم چشمت  
 پی قتلیم عجب غماز داری  
 ازان شد آشکارا سر عشقم  
 که غیر من بسی دمساز داری  
 نه من تنها به عشقت مبتلایم  
 هزاران همچو من جانباز داری  
 دل از چنگال چشمت کی توان برد  
 مژه چون چنگل شهباز داری  
 شجاع الملک در جمع نکویان  
 عجایب دلبر ممتاز داری

چون لعل آبدار تو آب حیات نیست  
 شیرین تر از دهان تو قند و نبات نیست  
 هستیم کشته تو ولی زنده مانده ایم  
 گویا شهید تیغ غمت را ممت نیست  
 باد صبا ز حال منت میدهد پیام  
 حاجت دگر بکاغذ و کلک و دوات نیست  
 گر یک دو روز چرخ بکام دل تو گشت  
 خرم مشو که کار جهان را ثبات نیست  
 روز وفات هم بر سر خاکم نیامدی  
 ای بیوفا باهل محبت وفات نیست  
 همتای خوبی تو یکی هم ز دلبران  
 در شهر قندهار و به ملک هرات نیست  
 تو رشک حور جنتی و غیرت پری  
 مانند حسن روی تو در کاینات نیست  
 ایدوست آن شجاع خودت را وصال بخش  
 کاخر بجز وصال تو او را حیات نیست

# چکامه های هندی

یکی از شگفتی ها و چکامه های بی پیوند به این دیوان، دو چکامه ای هندی - پارسی است. در این چکامه ها تنها پنج در سد واژه ها هندی و به جا مانده پارسی به کار رفته است.

تنها از روی نوشته ای بنیادین این دیوان می توان دریافت، که این پدیده های شگفت انگیز چه پیوندی به چکامه سرای و دیوان دارد، در برگه ۲۴ آمده است:

ایکه مست از می نابی مجھی معلوم نتها

تیری آنکهین هی گلابی معلوم نتها

...

شاه شجاع از بس اندوه و غم عشق بتان

دایما دیده پر آبی مجھی معلوم نتها

و در برگه ۳۶۴ آمده است:

باور که در دیده نگاه تو غضب هی

در دلبری و ناز تیرا شان عجب هی

تا زد بسرگرمی سودای تو در دهر

در هجر تو پیاری میرا دیوانه لقب هی

...

رفت عمر بدرد و غم هجران عبث افسوس

کز عیش شجاع شه که پهر زندگی گپ هی

# شجاع ها

هرگاه به سرگزشت سرزمین های افغانستان و ایران نگاهی بیاندازیم، به چندین شجاع یا شاه شجاع آشنا می گردیم:

یکم، غبار می نویسد: زاهد خان مرد دانشمندی بود ... و آنگاه با حکومت بابری لاهور آشنا شد و با دربار هند تماس گرفت، تا نظامت ملتان از محمد شاه (شهنشاه هدوستان) یافت. پسر او شجاع خان که بعد از مرگ پدر از طرف احمد شاه ابدالی والی ملتان شد ... شخص دانشمندی بود.\*

دوم، در سرگزشت سرزمین ایران از شهزاده ای به نام شاه شجاع\*\* یاد شده است، که چهل بار به کعبه رفته و پس از بار چهلم، از دین و دنیا دست شسته و از مردم کناره گیری کرد و چهل حج را به دو نان بفروخت. و چون او سوارکار یا زبردستی بود، به نام ابوالفوارس نامدار شد.

سوم، مردم افغانستان به پادشاهی به نام شاه شجاع درانی\*\*\* آشنا اند، که او را به ببرک کارمل\*\*\*\* و حامد کرزی\*\*\*\*\* که با زور نیروی بیگانه به گرز و کلاه پادشاهی رسیده اند، همانند و برابر می دانند.

---

\* غبار، افغانستان در مسیر تاریخ برگه ۳۶۲

\*\* تار نمای دانشنامه رشد

\*\*\* نگاه به زندگی نامه شاه شجاع درانی در همین نوشته.

\*\*\*\* ببرک کارمل در سال ۱۳۵۸ خورشیدی با ۱۲۰ هزار سرباز روسی به کابل تاخت.

\*\*\*\*\* حامد کرزی در سال ۱۳۸۳ خورشیدی به زور سربازان امریکایی به تخت نشست.

چهارم، در سرگزشت سرزمین ایران باز هم سخن از پادشاهی به نام شاه شجاع\* است.

این شاه شجاع که به نام شجاع الملک هم یاد می شود، در سال ۷۱۲ خورشیدی زاده شده است. او در سال ۷۳۳ خورشیدی با کومک پدرش، مبارزالدین کرمان را زیر فرمانروایی اش درآورد سپس به شیراز تاخت و خاندان اینجو را سرنگون کرد.

و چون مبارزالدین، پدر شاه شجاع مردی پسمانده، کهنه پرست و سختگیر بود، شاه شجاع مانند شاه امان الله افغان (۱۲۸۸ تا ۱۳۰۸ خورشیدی) بر سر پدرش برنامه چید و او را از سر راهش برداشت.

هنگامی شاه شجاع جای مبارزالدین را گرفت، حافظ شیرازی سرود:

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده به گوش

که دور شاه شجاع است می، دلیر بنوش

شجاع الملک شاه شجاع مردی چکامه سرای، خوش نویس و دانشمند زبان های پارسی و عربی بوده است. شاه شجاع در سال ۷۶۳ خورشیدی درگذشت.

گویند که حافظ شیرازی و شاه شجاع در هنگام جوانی با هم بسیار دوست بوده اند و هر هنگام که گوشه ای تنهایی می گزیدند، به سرایش و خوانش چکامه های یکدیگر گوش فرا میدادند.

همگونی های که میان شجاع الملک شاه شجاع و شاه شجاع درانی دیده می شود، این است، که ایشان هم نام اند، هر دو به فرمان روایی رسیدند، هر دو

---

\* تارنمای ال شیا اورگ

برادری به نام شاه محمود داشتند، هردو چکامه سرای بودند و زندگانی هر دو به بالای پنجاه و زیر شست سال رسید.

ناهمگونی های که میان این دو شاه دیده می شود، آنست که شاه شجاع درانی پس از نه سال پادشاهی کشته شد و شجاع الملک شاه شجاع پس از بیست سال پادشاهی، درگذشت.

شاه شجاع درانی با نیرو و لشکر بیگانه، چندین بار لشکر کشید، که پادشاه شود، شجاع الملک شاه شجاع جانشین پدر شد.

شجاع الملک شاه شجاع در سده ای هشتم خورشیدی می زیست و شاه شجاع درانی در پایان سده ای دوازدهم و آغاز سده ای سیزدهم خورشیدی می زیسته است.

شجاع الملک شاه شجاع در شیراز پادشاهی کرد و شاه شجاع درانی در کابل و قندهار فرمان راند.

پهنای زیست شجاع الملک شاه شجاع آماده ای چکامه سرایی صوفیگری و رندی بود، مگر پهنای زیست شاه شجاع درانی، دربار بیگانه، کوهپایه ها و چند سال کوتاه و پر از آشوب پادشاهی بود.

در سرزمین و روزگار شجاع الملک شاه شجاع آشوب های کیشی نمودار نبود، مگر در سرزمین شاه شجاع درانی شورش در برابر شیعیان و کشتار ایشان به اوج خود رسیده بود.

سرانجام، شجاع الملک شاه شجاع پادشاه رند و باستانگرا بود، مگر شاه شجاع درانی یک شاه پای لوچ و افزار دست انگریز بود.

# پسگفتار

بی از دو پدیده ای کربلا و نجف، همه پدیده های که در این دیوان آمده است، پدیده های است، که ریشه به دیرند باستان دارد. چکامه سرای، گویی درخشان ترین روزگار و بهترین زندگی را در دیرند باستان دریافته است، که آرزوی درونی اش به سوی آنها زبانه می کشد. از میگساری با بانگ رباب و دف و کمانچه گرفته تا پرستش خدای خورشید در خرابات، سرو زرتشت، آیین مهر ورزی، سایه ای بال هما، فرخ یا خدای شادمانی، روشنگری مغ، شوریدن منصور، جانفشانی پهلوانان و نیکوکاری پادشاهان باستان، همه نمایانگر این است، که چکامه سرای در پی چیزی بوده است، چیزی که در روزگارش نبوده است. از بهر این است، که او با ناامیدی مانند فاخته ترانه ای اندوهگین سر میدهد، که (برگه ۱۴۵):

شجاع از دهر دون پرور مجو مهر و وفاداری

که رسم مهر و آیین مروت از جهان گم شد

این شجاع که دیگر هیچ امیدی از دیرند فرومایه پرور ندارد و میدانند که آیین مهر و نرم دلی و جوانمردی در آن سوی مرز، در روزگار باستان به جای مانده است، شاه شجاع درانی که با تفنگ زاده شد و با تفنگ کشته شد، نیست. این شجاع، اگر که شاه هم بوده باشد، شجاع خراباتی و فرخ پرستی است، که با چنگ و چغانه و جام می، در برابر اندوه ایستاد و رندانه فریاد برآورد، که (برگه ۳۹۶):

تنم ساز قانون و رگ ها چو تار

که آرم بسی نغمه در روزگار

۹۱ کدام "شاه شجاع"؟

و هنگامی پاسبان دین (محتسب) جام باده اش را شکست، حافظانه آه از دلش کنده شد، که (برگه ۳۵۹):

شکستی محتسب مینای می را

دل زار من شیدا شکستی

نخست، در روزگار شاه شجاع درانی، به ویژه در زیستگاه اش نشانه ای از باده پرستی و باده نوشی نبود، که کسی از دست پاسبان دین بنالد، که چرا خم می را شکسته است.

دو دیگر، اگر که شاه شجاع درانی چکامه سرای هم می بود و در روزگارش باده گساری و باده فروشی به چشم می خورد، شاه شجاع درانی مینای می دیگران را می شکست! چیزی که در واقعات شاه شجاع آمده است.

شاه شجاع درانی چنان زندگی آشوب بار و پر درد سری داشت، که اگر کسی از او پیرامون چکامه و چکامه سرایی می پرسید، ناگزیر سهراب سپهری سده ای بیست و یکم می شد و می گفت: دل خوش سیری چند! از اینکه چرا هیچکس تا اکنون از خود نپرسیده است، که شاه شجاع درانی چه پیوندی به این دیوان دارد، اینست، که چون بسیاری از خوانندگان ارزش به شاه شجاع درانی نمی دهند، نوشتاری هم که به نام شاه شجاع درانی باشد، نمی خوانند.

دیگر آنکه، بسیاری مانند خنیاگران، تک چکامه های این دیوان را از دیگران دریافته اند و به آن بسنده کرده اند و به دیوان آشنایی ندارند.

خوب به هر روی، سرانجام کسی از خود خواهد پرسید، که چگونه می تواند کسی که زبان مادری و پدری اش پارسی نباشد، از نو جوانی افزار دست هندوستانی ها و انگریز ها باشد و هیچ آموخته ای دانشمندان هم نداشته



باشد، از چکامه سرایان دانشگاه رفته و چیز آموخته ای افغانستان، پر بار تر و بالا تر سروده باشد؟

از این ها که بگذریم، در تاریخ افغانستان\* از همه چکامه سرایان روزگار شاه شجاع درانی (از پدر و برادرانش و درباریان)، نمونه آورده شده است، مگر از خود شاه شجاع درانی تنها به نام چکامه سرای یاد شده است، همچنان حیدر ژوبل در تاریخ ادبیات افغانستان در برگه ۲۴۷ شاه شجاع را چکامه سرای می داند، مگر از او نمونه نمی آورد.

در برگه ۳۲۵ تاریخ ادبیات افغانستان، نوشته ای پنج استاد آمده است: اعلیحضرت شاه شجاع ... پسر تیمور شاه نیز شعر داشته، بزبان فارسی شعر میگفته است. طوریکه آقای حافظ از مشاهده، خودبیان می کند شش نسخه آن را که در مطابع جداگانه به طبع رسیده دیده است. (!)

در برگه ۵۶۶ دانشنامه ادب فارسی افغانستان آمده است: شاه شجاع درانی ... شاعر و نویسنده افغانستانی و در برگه ۵۷۴ آمده است: شاه شجاع فرمان روایی ادب دوست بود و خود نیز به فارسی شعر می سرود ... دیوان وی بار ها و به نام های مختلف در هند ... به چاپ رسیده است.

نخست، دانشنامه ادب فارسی چیز نوی ندارد، که دستگیر خواننده شود! هر آنچه در آن آمده است، غبار و فرهنگ و ... پیشتر یاد کرده اند.

دو دیگر، پایه ای گفتار و نوشتار نویسندگان دانشنامه ادب فارسی هم مانند دیگران سست و لرزان است، ایشان زندگی نامه ای شاه شجاع درانی را به گونه ای آشوب انگیز، پردردسر، با جنگ و ستیز و ناآرامی و کوتاه

---

\* نگاه به زندگینامه درانی در همین نوشته.

می نگارند، که جایی برای دانش اندوزی، چیستا گرایی و چکامه سرایی نمی ماند. ایشان یکبار هم از خود نمی پرسند، که چگونه می تواند چنین کسی چکامه بسراید، یا از چکامه ای چیستایی (عرفانی) سخن به میان بیاورد؟ ایشان هیچگاه به این گمان نشده اند، که چرا این دیوان چندین بار و به چندین نام (نام های مختلف) در هندوستان و نه در افغانستان به چاپ رسیده است؟ چرا به چندین نام؟ و هیچگاه نمی پرسند، که چرا چنین روزی بر سر واقعات شاه شجاع درانی نیامده است؟

باری، سزاوار است یادآور شوم که اگر بخش نخست این سروده ها از آن شاه شجاع درانی باشد، بایستی مردمان چهاردوبرش بسیار پسمانده، کوتاه اندیش و ناآگاه بوده باشند، که بر شاه محمود به نام پناهنگاه باده گساران تازیده اند.

مگر کسی که بسراید،

اگر سرشار و بدمستم مکن عیب من ای زاهد

اساس ظاهری از تو شراب خوشگوار از من\*

چگونه می تواند به پادشاهی برسد؟

به هر روی، این نوشته پژوهشی است، که می خواهد با کومک پژوهشگران، از درون تاریکی روزنه یا دریچه ای به سوی روشنی بگشاید و راز چند سد ساله ای را پدیدار سازد.

---

\* دیوان شاه شجاع، برگه ۳۱۰

# سپاسنامه

چنانکه در پیشدرآمد آمده است، از بهر به دست آوردن دیوان شاه شجاع بسیار تپیدم. بسیاری از دوستان و آشنایان نوید دادند، که این دیوان را به زودی خواهند فرستاد، مگر بدبختانه همه نوید سر خرمن بود! چیزی نمانده بود، که به گفته ای هراتی ها از سرپایی گرد نوشتن این نسک بیافتم، که دوست فرهیخته ای مان معراج امیری این دیوان را به دسترسم گذاشت. دمی که نظافت خراسانی از نوشتن این نسک آگاه شد، با خوشی و سرفرازی من را با استاد باغشمالی آشنا ساخت. راهنمایی های هر دو فرزانه پیرامون نوشته ای من، بسا ارزشمند بود. شایان یادآوری است، در کنار آنکه خود استاد باغشمالی گوهر کمیابی در فرهنگ پارسی است، دریایی است که در ژرفایش گوهران نایاب بسیاری نهفته است. در هنگام نوشتن این نسک، بارها به استاد عبدالوهاب مددی زنگ زدم و به بهانه ای جور پرسانی، گاه با استاد پیرامون هنر نوازندگی در افغانستان به گفتگو پرداختم، گاه از سنتور پرسیدم و گاه از سرگزشت کمانچه!

۹۵ کدام "شاه شجاع"؟

هنگامیکه آوازه ای به سنجش گزاردن دیوان شاه شجاع به گوش نصیر  
مهرین رسید، این روشن اندیش روشنگر با پیشانی باز نوید همکاری داد.  
بیگمان، آشنایی با مهرین، آشنایی با سرگزشت (تاریخ) دست نخورده ای  
سرزمین افغانستان بود.

باری، در روز دیدار پس از گفت و شنید، این پژوهشگر که خود گنجینه ای  
پژوهش است، من را به گنجینه ای نسکش (کتابخانه اش) رهنمود. از نسک  
ها و نوشتار گنجینه چنان بر می آمد، که هر نسک چندین بار برگه  
برگستانده شده بود.

مهرین در هنگام پدرود گفتن، چندین شماره از نسک ها و نوشتار خودش را  
که در پیوند با پژوهش من بود، در بارجامه نهاد و برایم پیشکش کرد.  
مسعود جان فاضل و دوستداشتنی هر هنگام که نام نوشته را برایش  
فرستادم، به آن چنان شالوده ی پیشنهاد کرد، که گویی نوشته از خودش و  
پیشه اش هم پیکر نگاری پوش نسک باشد.

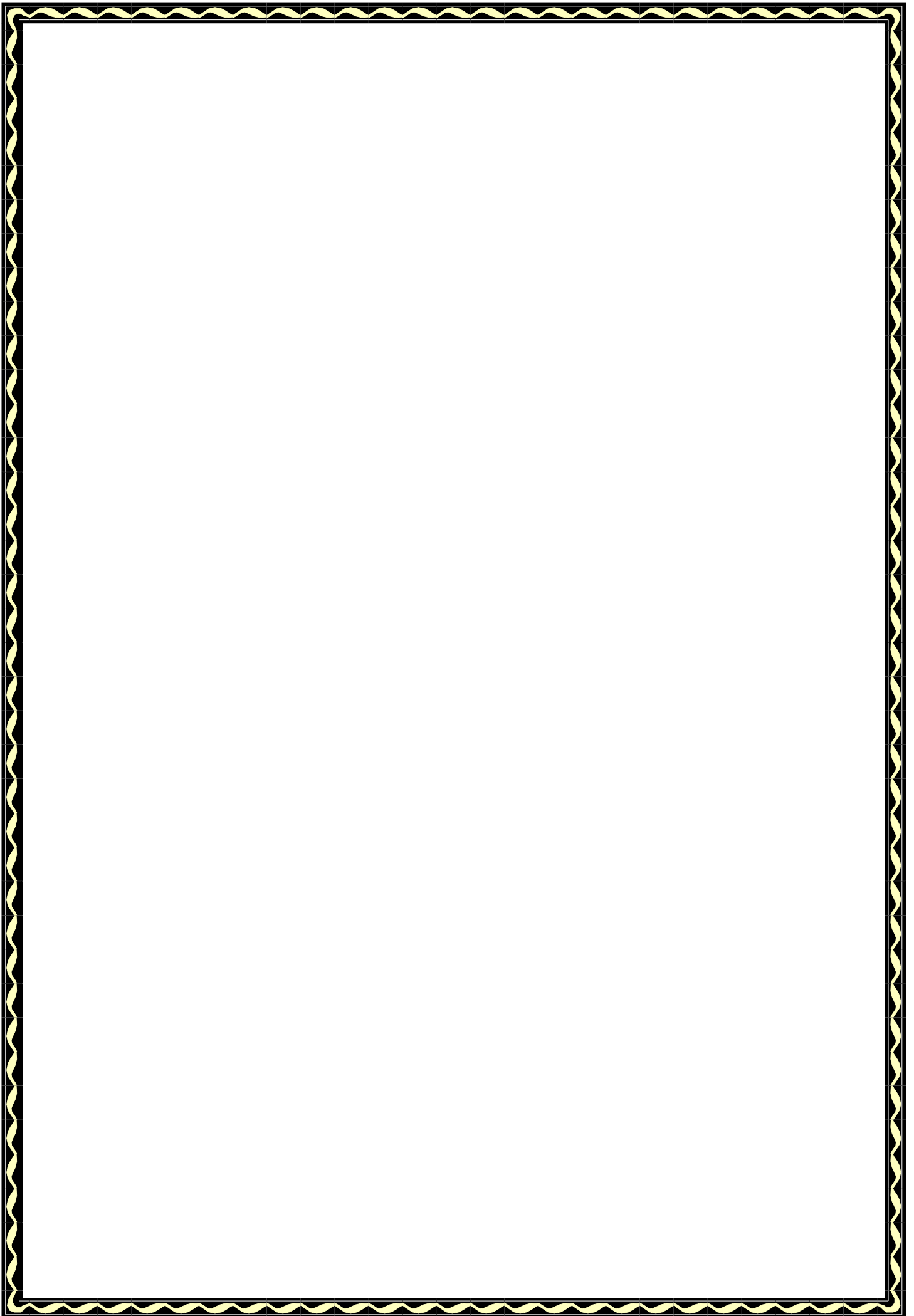
و آنگاه که این نوشته به دست استاد سخن افغانستان، واصف باختری رسید،  
او (با آنکه با بخشی از این نسک سرسازش ندارد) آن را خوب و گفتمان  
برانگیز دانست، شادباش گفت و پس از راهنمایی های ارزشمند، نوید داد که  
دیدگاه اش را پیرامون این نوشته بنویسد.

از همه ای این فرهیختگان سپاس گزارم!

# سرچشمه ی نوشتار

- دیوان شاه شجاع "درانی" پشاور ۱۳۸۰ خورشیدی.
- واقعات شاه شجاع، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۲ خورشیدی.
- غبار: افغانستان در مسر تاریخ.
- دانشنامه ادب فارسی، ادب فارسی در افغانستان، تهران ۱۳۷۸
- پنج مقاله احمد کسروی، آلمان ۱۳۷۲
- نصیر مهرین: چرا "افغانستان در مسر تاریخ" توقیف شد، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۶ خورشیدی.
- نصیر مهرین: کمپنی هند شرقی و مرگ وزیر محمد اکبر خان، انتشارات میوند، کابل ۱۳۸۵ خورشیدی.
- تاریخ ادبیات افغانستان، محمد حیدر ژوبل، پشاور، ۱۳۷۹ خورشیدی.
- تاریخ ادبیات افغانستان، احمد شاه رفیقی، مرکز نشراتی اقرا، ۱۳۸۶ خ.
- س. سپهری، شاعر و نقاش آب و خرد و روشنایی، چکاوک، کلن ۱۳۷۳
- سرگزشت موسیقی معاصر افغانستان، عبدالوهاب مددی، مشهد، ۱۳۷۵
- رساله مزارات هرات، فکری سلجوقی، هرات ۱۳۸۶ خورشیدی.
- دیوان حافظ، احمد شاملو، مروارید، ۱۳۵۹ خورشیدی.
- تاریخ ادبیات ایران زبیح الله صفا، تهران ۱۳۷۱ خورشیدی.
- شاهنامه فردوسی، محمد علی فروغی ۱۳۷۱ خورشیدی.
- افغانستان در پنج قرن اخیر، محمد صدیق فرهنگ، ۱۳۷۳ خورشیدی.
- فرهنگ فارسی عمید، تهران ۱۳۶۲

- واقعات شاه شجاع درانی، نشرات انجمن تاریخ افغانستان، کابل ۱۳۲۳
- تارنمای چهره های ماندگار تاریخ [www.mandegar.tarikhema.ir](http://www.mandegar.tarikhema.ir)
- تارنمای دانشنامه رشد [www.daneshnameh.roshd.ir](http://www.daneshnameh.roshd.ir)
- واژه نامه دهخدا [www.loghatnaameh.com](http://www.loghatnaameh.com)
- تارنمای گنجور [www.ganjoor.net](http://www.ganjoor.net)
- تارنمای فرهنگسرا [www.farhangsara.com](http://www.farhangsara.com)
- تارنمای کتابخانه بزرگ آریانا [www.aryabooks.com](http://www.aryabooks.com)
- تارنمای اندیشه های پارسی [www.persianminds.com](http://www.persianminds.com)
- تارنمای ایران صدا [www.iranseda.ir](http://www.iranseda.ir)
- تارنمای گفتمان [www.goftaman.com](http://www.goftaman.com)
- تارنمای خبرگزاری کتاب ایران [www.ibana.ir](http://www.ibana.ir)
- تارنمای کوفی [www.koofi.net](http://www.koofi.net)
- تارنمای کربلا عرش خدا [www.karbobola.com](http://www.karbobola.com)
- ویکی پدیا - دانشنامه آزاد [www.fa.wikipedia.org](http://www.fa.wikipedia.org)
- تارنمای ال شیا اورگ [www.al-shia.org](http://www.al-shia.org)
- تارنمای پرشین فروم کوم [www.persianforum.com](http://www.persianforum.com)
- تارنمای نجوا [www.rbc.najva.ir](http://www.rbc.najva.ir)
- تارنمای خاوران [www.khawaran.com](http://www.khawaran.com)
- تارنمای پرشین گیگ [www.persianguig.com](http://www.persianguig.com)
- تارنمای پیام آفتاب [www.payam-aftab.com](http://www.payam-aftab.com)
- تارنمای طرقله [www.torghabehonline.com](http://www.torghabehonline.com)





گسترنده: انجمن بیرنگ

[Birang@freenet.de](mailto:Birang@freenet.de)